

سقوط محمد مرسی گامی دیگر در تداوم انقلاب مصر

اگرچه با فراز و فرودها و افت و خیزهای زیادی همراه بوده، اما باید اذعان کرد که توده های مردم مصر هرگز از ادامه روند انقلاب جهت تحقق شعار نان و آزادی باز نماندند. برای توده های معترض مصر که جهت تحقق نان و آزادی به انقلاب روی آورده بودند، سقوط حسنی مبارک نه تنها پایان کار نبود، بلکه نقطه آغازی برای تعمیق و گسترش مبارزات و طرح مطالبات انقلابی خود بود. برای آن دسته از نیروهای اجتماعی که جهت دگرگونی وضعیت موجود به خیابان ها ریختند؛ برای مردمی که

در صفحه ۳

از فوریه ۲۰۱۱ که توده های مردم مصر با تجمعات خیابانی و حضور شبانه روزی شان در میدان تحریر قاهره موفق شدند دیکتاتور مصر را از اریکه قدرت به زیر بکشند، بیش از ۲ سال و نیم گذشته است. سقوط حسنی مبارک نخستین گام در انقلاب مصر بود. در پی سقوط حسنی مبارک، ارتش مصر تحت عنوان "شورای عالی نیروهای مسلح مصر" قدرت را در دست گرفت و احمد شفیق وزیر هوانوردی حسنی مبارک نیز از طرف این شورا در جایگاه نخست وزیری موقت منصوب گشت. از آن زمان تا به امروز، انقلاب نیمه کاره مصر

افشاگری های اسنودن و گرایش روزافزون امپریالیسم به ارتجاع سیاسی

افشاگری های ادوارد اسنودن در یک ماه اخیر پیرامون اقدامات پلیسی - جاسوسی دولت آمریکا و دولت های اروپایی، علیه مردم این کشورها و سراسر جهان، بازتاب بین المللی گسترده ای داشت و پرتو نوبنی بر سیاست های داخلی و خارجی این دولت ها در افکار عمومی مردم جهان افکند. اسنودن بیمان کار فنی پیشین آژانس امنیت ملی آمریکا که قبل از آن نیز کارمند سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا (سیا) بوده است، در طول یک ماهی که از آمریکا متواری شده است، اسناد بسیار مهمی از برنامه های فوق سری تجسس و تعقیب و مراقبت الکترونیک مخفیانه بسیار گسترده دولت آمریکا را علیه مردم آمریکا و دیگر کشورهای جهان، در مطبوعات، به ویژه در روزنامه انگلیسی گاردین انتشار داده است.

در صفحه ۵

دولت روحانی و خواب و خیال رفع تبعیض جنسیتی

تنها سه روز مانده به "انتخابات" ریاست جمهوری و زمانی که تقریباً مشخص شده بود برنده آن حسن روحانی است، تحركات جدیدی نیز در صفوف برخی از زنان در رابطه با طرح مطالبات زنان و پیگیری آن آغاز گردید و در همین رابطه دو نشست تحت عنوان "هم اندیشی زنان" در ۲۱ خرداد و سپس در ۱۲ تیر با شرکت بیش از ۵۰ زن برگزار گردید. در این نشست ها عمدتاً گروه هایی از زنان وابسته به جناح های حکومتی و زنانی که خود جزو ساختار حکومتی بوده و در ادوار مختلف در نهادهای حکومتی پست و مقامی داشته اند، از جمله زنان متشکل در "مجمع زنان اصلاح طلب"، "جمعیت زنان مسلمان نواندیش"، "ائتلاف اسلامی زنان" و همچنین برخی از زنان لیبرال و فعالان عرصه حقوق مدنی و جنبش زنان شرکت داشتند.

در صفحه ۹

کارنامه احمدی نژاد، کارنامه جمهوری اسلامی و خامنه ای است

دو هفته دیگر دوران هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد به پایان می رسد. کارنامه احمدی نژاد کارنامه جمهوری اسلامی است و تمام دوستان دیروز او که برای اش سینه چاک می دادند و امروز سعی می کنند تمام فجایع این دوره را به پای احمدی نژاد گذاشته، تا از این رهگذر جمهوری اسلامی را تیرنه نمایند، نمی توانند این موضوع را لاپوشانی کنند که کارنامه او کارنامه جمهوری اسلامی است. حکومتی که در راس اش ولی فقیه قرار دارد.

او روز چهارشنبه دوم تیرماه در گفت و گویی که از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، به ارائه کارنامه دولت هشت ساله خود پرداخت و با تمام وقاحتی که از او سراغ داریم دولت خود را موفق ترین دولت تاریخ ایران دانست که توانست در مسیر گسترش عدالت و آزادی قدم هایی بزرگ بردارد!!! اما جدا از آنچه که این شیفته قدرت در گفت و گوی تلویزیونی بیان کرد، کارنامه جمهوری اسلامی در دورانی که احمدی نژاد هشت سال ریاست جمهوری آن را برعهده داشت چه بوده است؟

کارنامه جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد بیش از هر چیز ادامه دشمنی با کارگران و زحمتکشان بود. در این هشت سال، کارگران و زحمتکشان هر چه بیشتر در گرداب عظیم و هولناک فقر غوطه ور گردیدند. فاصله طبقاتی به شدت افزایش یافت و بخش دیگری از کارگران به زیر خط فقر پرتاب شدند. جدا از افزایش فاصله دستمزدها تا خط فقر، میلیون ها کارگر در اثر تشدید بحران اقتصادی به صفوف بیکاران پیوستند. کارگران در این سال ها همچنان از حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری محروم ماندند، و تلاش پیشروان کارگری به همراه فعالین جنبش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری با سرکوب و زندان همراه شد. کارگران همچنین از برگزاری علنی مراسم روز جهانی کارگر محروم ماندند و رژیم با روش های گوناگون محدودیت های بسیاری در سر راه کارگران برای برگزاری مراسم این روز ایجاد کرد. در عرصه قوانین جاری هم تا آنجایی که توانست و زورش رسید، آن ها را با به ضرر کارگران تغییر داد و یا در اجرای مواردی که مختصر حقوقی هم برای کارگران قائل شده بودند، ممانعت کرد. نتیجه ای این سیاست

در صفحه ۲

یادداشت سیاسی

چشم هایی بسته
برای سیاهی ها

در صفحه ۱۴

ستون مباحثات

کوبا (۱)

در صفحه ۷

خلاصه ای از
اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۱

کارنامه احمدی‌نژاد، کارنامه جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است

نیز چیزی جز عدم افزایش دستمزدها، حتا متناسب با مواد قانون کار، گسترش شرکت‌های پیمانی و قراردادهای ظالمانه ضد کارگری، افزایش حوادث ناشی از کار و مانند آن‌ها نبوده است.

دشمنی با زن که به‌ویژه آثار سیاست‌های ضد زن را می‌توان در زنان کارگر و زحمتکش و نیز بخش‌های متوسط جامعه دیده، یکی دیگر از سیاست‌های دوران احمدی‌نژاد بود، سیاستی که البته عمری به درازای عمر جمهوری اسلامی دارد. جدا از رنج و درد میلیون‌ها زن کارگر و زحمتکشی که بار سنگین فقر بر گرده آن‌ها سنگینی کرده و در این سال‌ها این بار دوچندان شده است، تحقیر زن به جرم زن بودن به سیاست روزانه‌ی حکومت تبدیل شد که یکی از این سیاست‌ها اعمال تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها بود. زنان در این دوران نیز از حق ایجاد تشکل‌ها و سازمان‌های خاص خود محروم مانده و امکان هرگونه اعتراضی نیز از آن‌ها سلب شد. در سال ۸۸ نیز که حضور زنان در اعتراضات مردمی پُررنگ‌تر از همیشه بود، رژیم را به انتقام از زنان کشاند و دیدیم که چه شکنجه‌هایی را در زندان‌ها بر زنان و دختران معترض اعمال کردند.

در دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، همچنین جو امنیتی و خفقان بر دانشگاه‌ها چیره گشت و حضور نیروهای امنیتی در محوطه دانشگاه پُررنگ‌تر گردید، حتا در محوطه دانشگاه‌ها دوربین برای کنترل دانشجویان کار گذاشته شد. بسیاری از دانشجویان به دلیل فعالیت‌های سیاسی دستگیر و شکنجه شدند و بالاخره کار به جایی رسید که امروز شاهد آن هستیم. امروز کمتر صدایی از دانشگاه‌ها برمی‌خیزد، چرا که هر گونه اعتراضی به نتایج وخیمی برای دانشجویان معترض منجر می‌شود.

در این سال‌ها نابسامانی‌های اجتماعی در ابعاد غیرقابل تصور گسترش یافتند. زندان‌ها از زندانیان لبریز شد و اعدام‌ها گسترش یافت. هم اکنون هزاران زندانی در زندان‌های کشور در صف انتظار برای اجرای حکم اعدام‌شان هستند. مواد مخدر مانند غده‌ای سرطانی که در تمام بدن ریشه می‌کند، در تمام جامعه ریشه دواند، به‌نحوی که می‌توان مدال زرین بیشترین معتاد در جهان را بر مدال‌هایی که جمهوری اسلامی و احمدی‌نژاد به خود داده اند اضافه نمود. سن تَن‌فروشی کاهش یافت و ایران به معدود کشورهای فقیری پیوست که کودکان در اثر فقر و بدبختی به تَن‌فروشی روی می‌آورند. بر میزان قتل و دزدی به‌صورت تصاعدی افزوده شد. کودکان برای تامین هزینه‌های زندگی و گاه حتا تامین هزینه اعتیاد والدین به کار واداشته شدند و گاه حتا فروخته شدند و بدین‌ترتیب بر تعداد کودکان خیابانی افزوده گردید. همگی آن نابسامانی‌هایی که نتیجه‌ی فقر و گسترش آن بوده و هستند.

آزادی‌های سیاسی در دوران پیش از احمدی‌نژاد نیز اگرچه بسیار محدود بود، اما در این سال‌ها باز هم محدودتر گشت. نه فقط کارگران، زنان و دانشجویان که پیش از این گفته شد، بلکه حتا مخالفین درون حکومتی که سال‌ها در این حکومت وزیر و وکیل بودند، به زندان افتادند. وضعیت انتشار کتاب و ساخت فیلم بدتر از پیش شد، نویسندگان مستقل، منتقد و مترقی، بیش از پیش با محدودیت روبرو شدند. حتا کتاب‌هایی که پیش از این اجازه انتشار می‌یافت، با مشکل تجدید چاپ روبرو شدند. مجوز چندین انتشاراتی به دلیل چاپ کتاب‌هایی که مخالف سلیقه حاکم بودند، لغو گردید. روزنامه‌ها و مجلات نیز باز محدودتر شدند. سانسور اینترنتی با تمام قدرت اعمال شد. برای جلوگیری از انتقال اندیشه از طریق اینترنت، رژیم انواع گوناگون حیل‌ها را به کار برد. هم‌اکنون از نظر فیلترینگ، کیفیت و سرعت اینترنت، ایران یکی از بدترین کشورهای جهان است. انداختن پارازیت بر روی تلویزیون‌های ماهواره‌ای به رغم تأییراتی که این پارازیت‌ها بر سلامتی مردم دارد، ادامه یافت که مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری و انداختن پارازیت بر روی کمال‌های سیاسی با هدف جلوگیری از آگاهی مردم و در نهایت فریب آن‌ها با تبلیغات سرسام‌آور، یکی از این اقدامات بود. رژیم در همه جا مخالفت خود با آزادی اندیشه و بیان را به‌عیان نشان داد.

برای سیاست‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد نیز نامی جز فاجعه نمی‌توان انتخاب کرد. در این سال‌ها و به رغم درآمدهای کلان و بی‌سابقه نفتی، بحران رکود - تورمی تشدید شد و اجرای سیاست موسوم به "هدفمندسازی یارانه‌ها" نیز تیر خلاصی بود بر کشتی دره‌مشکسته‌ی اقتصاد کشور که منجر به منفی شدن رشد اقتصادی گردید و این در حالی بود که نرخ تورم در ایران به بالاترین نرخ تورم در جهان تبدیل شد که مدال زرین دیگری برای دولت احمدی‌نژاد و صد البته خامنه‌ای به‌همراه آورد.

باز گفتنی نیست که بار تمام معضلات ناشی از تشدید بحران اقتصادی در اشکالی همچون تورم و بیکاری بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه از جمله زنان و کودکانی قرار می‌گیرد که باید زندگی را با طعم فقر و گرسنگی مزمره کنند.

واقعیات جامعه، بیکاری وسیع، فقر وحشتناک، بی‌خانمانی و یا زندگی در بی‌غوله‌ها، بیمارانی که به‌خاطر بی‌پولی پشت‌درب‌های بیمارستان‌ها می‌میرند، کودکانی که باز به‌خاطر فقر به‌جای مدرسه با کار و رنج زندگی را می‌آموزند، تعطیلی کارخانجات، تورم، گسترش نابسامانی‌های اجتماعی همچون جنایت، دزدی، رشومخواری و فساد اداری، تَن‌فروشی و مانند آن چیزی نیست که با رفتن در جلوی دوربین تلویزیون و طرح ادعاهایی شرم‌آور در مورد گسترش عدالت و پیشرفت اقتصادی و

تکنولوژیک بتوان لاپوشانی کرد. این‌ها واقعیتی هستند که تمامی کارگران و زحمتکشان جامعه با تمام وجود خود، با پوست و گوشت و استخوان خود آن‌ها را لمس کرده و البته که بر حکومت اسلامی حرجی از این بابت نیست!!! آن‌ها می‌توانند تا ابد از این دروغ‌ها به هم بیافند، همان‌طور که قرن‌هاست با رفتن بر بالای منابر مشغول کلاه گذاشتن بر سر مردم بوده‌اند.

سیاست خارجی حکومت اسلامی در دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد باز یکی از همان صفحه‌های درخشانی است که می‌تواند مدال زرین دیگری نصیب این حکومت کند. می‌توان به‌صراحت گفت که به‌غیر از دولت رو به احتضار سوریه و حزب‌الله لبنان دیگر دوستی در منطقه برای‌اش باقی نمانده است. در این سال‌ها، سیاست‌های جاهطلبانه‌ی پان‌اسلامیستی و تقابل و تضاد آن با بخشی از دولت‌های امپریالیستی، به‌شکلی اوج گرفت که در مرحله‌ی اول منجر به تحریم‌های بین‌المللی و در مرحله‌ی دوم تحریم‌های آمریکا علیه ایران گردید. هم اکنون آمریکا آنچنان در تشدید تحریم‌ها پیش رفته است که دیگر خود را از برقراری تحریم‌های جدید بین‌المللی از سوی شورای امنیت بی‌نیاز می‌بیند. یکی از عوارض تحریم‌ها نیز بر صنایع ایران و از کار بی‌کارشدن کارگران است که به‌عنوان نمونه می‌توان به بحران در صنایع خودروسازی و یا حتا پتروشیمی اشاره نمود که تا پیش از این یکی از منابع درآمد‌های ارزی دولت بود. حتا در دوران خمینی نیز هرگز ایران تا این حد در انزوای سیاسی قرار نداشت.

درواقع می‌توان گفت که همپای گسترش بحران‌های داخلی، حکومت اسلامی به تشدید سیاست‌های جاهطلبانه‌ی پان‌اسلامیستی خود روی آورد. گسترش نظامی‌گری، تشدید خفقان و سرکوب در داخل و ایجاد بحران در روابط خارجی بیش از هر چیز بازتاب عدم توان حکومت اسلامی برای پاسخ‌گویی و حل بحران‌های داخلی و مقابله با گسترش نارضایتی و اعتراضات توده‌ای بود که در اعتراضات زنان، دانشجویان و به ویژه اعتصابات و اعتراضات کارگری خود را نشان می‌داد. جالب آن‌که به‌تازگی احمدی‌نژاد که پرچمدار سیاست تشنج‌آفرینی در عرصه‌ی سیاست خارجی بود، از آن‌جایی که این سیاست به‌شدت در نزد توده‌ها منفور گردیده است، برای این که از خود رفع اتهام کند، مدعی شده است که مدتی‌ست در مذاکرات هسته‌ای دخالتی ندارد، تا بدین ترتیب نتایج این سیاست را بر گردن خامنه‌ای بگذارد.

اما نکته‌ای که باید بر آن تأکید نمود، این است که همه‌ی دولت‌هایی که بر سر کار آمده‌اند، با وعده‌هایی سعی کردند مردم را به‌پای صندوق‌های رای بکشاند که به‌ویژه از سال ۷۶ این روش برجسته‌تر شد. اما با پایان یافتن دوران ریاست‌جمهوری هر فردی می‌بینیم که سعی می‌شود تمام آن مصائبی که جامعه به آن مبتلا گردیده بر گردن دولت قبلی انداخته شود. با روی کار آمدن خاتمی ما همین موضوع را به‌ویژه از سوی اطرافیان وی در مورد رفسنجانی و "دولت

سقوط محمد مرسی گامی دیگر در تداوم انقلاب مصر

دستگیر و شکنجه شدند، مورد هجوم و تعرض وحشیانه نیروهای سرکوبگر رژیم حسنی مبارک واقع شدند و در این مسیر حتا جان خود را نیز از دست دادند، طبیعتا سقوط حسنی مبارک هرگز نمی توانست پایان کار باشد. خصوصا آنکه، پس از سقوط دیکتاتور مصر به جای روی کار آمدن یک دولت برآمده از انقلاب، به جای قدرت گیری یک نیروی برآمده از اراده توده های بپاخاسته، این ارتش مصر بود که در واپسین روزهای پیش از سقوط حسنی مبارک، با تکیه بر موضع همبستگی با انقلاب و تحت پوشش به اصطلاح "ناجی مردم" بر امواج پر تلاطم اعتراضات خیابانی سوار شد و با حمایت بی دریغ آمریکا و دیگر متحدان جهانی اش بر فراز سر انقلاب مردم مصر نشست.

ارتش و بورژوازی مصر بر این امید بودند که پس از سقوط مبارک، توده های معترض از میدان تحریر و خیابان ها به خانه هایشان باز گردند. آنان، بر این باور بودند که می توانند سقوط دیکتاتور مصر را به عنوان هدف نهایی و پایان انقلاب به خورد توده های میلیونی مردم بدهند. بدون آنکه خدشه ای بر نظم موجود و مناسبات اقتصادی حاکم بر این کشور وارد گردد. بدون آنکه نان و آزادی و دیگر مطالبات کارگران و توده های معترض مصر متحقق شود.

قدرت گیری "شورای عالی نیروهای مسلح مصر" نخستین چالش توده های بپاخاسته جهت تداوم انقلاب نیمه کاره مصر بود.

بسیار طبیعی بود، مردمی که به انقلاب روی آورده بودند، مردمی که برای نان و آزادی به خیابان ها ریختند، کارگران و زحمتکشانی که خواهان تغییرات بنیادی در مناسبات سیاسی- اقتصادی جامعه بودند، نمی توانستند شاهد حضور دائمی ارتش بر فراز سر انقلاب باشند. نمی توانستند بدون دست یابی به مطالبات رفاهی، دموکراتیک و آزادی خواهانه شان، دست از مبارزه برداشته و به خانه هایشان باز گردند.

لذا، با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر مصر، پس از گذشت نزدیک به یک سال، ارتش مصر تسلیم اراده مردم شد و تن به کناره گیری از قدرت داد. پس از گذشت یک سال، یک سال فراز و نشیب برای تداوم بخشیدن به انقلاب نیمه کاره فوریه ۲۰۱۱، یک سال پیگیری برای تحقق نان و آزادی، ارتش شرایط برگزاری انتخابات را فراهم کرد. با برگزاری انتخابات مجلس موسسان و پس از آن، انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۹۱ عملا قدرت به "اخوان المسلمین" واگذار گردید. محمد مرسی که نامزد حزب اسلامگرای "آزادی و عدالت" وابسته به

اخوان المسلمین بود، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید و رئیس جمهور مصر شد. در دور اول انتخابات که کمتر از ۴۷ درصد واجدین حق رای شرکت داشتند، محمد مرسی و احمد شفیق هرکدام با کمتر از ۶ میلیون رای به دور دوم راه یافتند. در مرحله دوم نیز، کمی بیش از ۲۶ میلیون نفر یعنی چیزی کمتر از ۵۲ درصد واجدین شرایط حق رای در انتخابات شرکت کردند و در نهایت محمد مرسی با حمایت مالی و تبلیغاتی شیوخ عرب و نیز با توافق های پشت پرده "اخوان المسلمین" و دولت آمریکا، با کسب بیش از ۱۳ میلیون رای که حدود ۳۰۰ هزار رای بیشتر از احمد شفیق بود بر مسند ریاست جمهوری مصر نشست. و این در شرایطی بود که طبق آمار رسمی، تعداد واجدین حق رای در انتخابات مصر حدود ۵۲ میلیون نفر بود.

محمد مرسی با وجود اینکه با چنین رای شکننده ای بر مسند ریاست جمهوری نشست، از همان آغاز در مسیر اهداف "اخوان المسلمین" یعنی اجرای قوانین اسلامی و شریعت گام برداشت. پیشبرد این سیاست با مخالفت اکثریت جامعه مواجه شد. نیروهای سیاسی، اعم از بورژوازی لیبرال، جریان های سکولار، جوانان، زنان و نیز عموم کارگران و توده های مردم مصر که تجربه شکست انقلاب ایران و استقرار حاکمیت بلامنزاع سرکوب و ارتجاع اسلامی بر فضای ایران را به عنوان یک تجربه تلخ پیش روی خود داشتند، از همان ابتدا با سیاست های محمد مرسی در مسیر اسلامیزه کردن جامعه مصر به مقابله برخاستند. در واقع با قدرت گیری نیروهای "اخوان المسلمین" در مجلس موسسان و نشستن محمد مرسی در پست ریاست جمهوری، مبارزات توده های مردم در مسیر پیشروی و تداوم انقلاب نیمه کاره فوریه ۲۰۱۱ وارد فصل تازه ای شد.

اوج مبارزات اعتراضی توده های مردم مصر علیه دولت "اخوان المسلمین" و محمد مرسی در روزهای پایانی دسامبر ۲۰۱۲ شکل گرفت. زمانی که قانون اساسی مصر در یک مجلس موسسان نیم بند مرکب از اکثریت نیروهای اخوان المسلمین به تصویب رسید و محمد مرسی با تکیه بر قدرت دولتی سعی داشت تمهیدات به فرزندم گذاشتن آن را فراهم سازد. قانون اساسی مورد نظر محمد مرسی و اخوان المسلمین که بر اساس اصول ارتجاع اسلامی تدوین شده بود، عملا زمینه های تثبیت یک دیکتاتوری مذهبی را در جامعه مصر فراهم می ساخت. مردمی که با مبارزات خود حسنی مبارک را ساقط

کرده بودند، حال می دیدند به جای دست یابی به نان و آزادی، عملا با خطر شکل گیری یک استبداد دینی مواجه شده اند. استبدادی که اگر به آن فرصت داده می شد، به مراتب از استبداد دوران حکومت حسنی مبارک فراتر می رفت. تظاهرات خیابانی و مخالفت با قانون اساسی مورد نظر محمد مرسی از روزهای پیش از فرارندم شروع شد و نقطه اوج آن نیز در روز رای گیری و اجتماعات و درگیری های ۲۲ دسامبر، روز رای گیری ۱۷ نفر کشته شدند.

رای گیری قانون اساسی جدید مصر با تحریم عمومی مردم مواجه شد. در روز فرارندم تنها ۳۲ درصد از کل واجدین حق رای در پای صندوق ها حضور یافتند و قانون مورد نظر محمد مرسی نیز با کسب آرای موافق ۶۴ درصد از ۳۲ درصد کل واجدین حق رای به تصویب رسید.

فردای تصویب قانون اساسی، اعتراضات خیابانی و حمله به دفاتر اخوان المسلمین در شهرهای مختلف مصر گسترش یافت. ۶۸ درصد مردمی که فرارندم قانون اساسی را تحریم کرده بودند، در ابعادی بی سابقه در خیابان ها حضور یافتند.

میدان التحریر قاهره در روز ۲۲ دسامبر ۲۰۱۲ و روزهای پس از آن، یک بار دیگر همانند روزهای شروع انقلاب محل تجمع ده ها هزار نفر از جوانان و توده های معترض مصر شد. دفاتر اخوان المسلمین در اغلب شهرها به آتش کشیده شد. خیابان های اطراف کاخ ریاست جمهوری به تصرف توده های معترض در آمد. گویی انقلاب فوریه ۲۰۱۱ دوباره شعله ور شده بود. در واقع، با گذشت یک سال از قدرت گیری "اخوان المسلمین" و روی کار آمدن محمد مرسی، میلیون ها نفر از مردم مصر در تداوم انقلاب نیمه کاره شان و جلوگیری از اجرای سیاست های اسلامی محمد مرسی در قاهره، پورت سعید، اسکندریه و دیگر شهرهای کوچک و بزرگ این کشور به خیابان ها ریختند. جنبشی عمومی و توده ای علیه محمد مرسی و "اخوان المسلمین" در خیابان ها شکل گرفت. جنبشی که ۶ ماه بعد در روزهای پایانی ژوئن ۲۰۱۳ یک بار دیگر در ابعادی میلیونی سر باز کرد. اینبار همه نیروهای سیاسی درون جنبش در اتحادی ناوشسته برای مقابله با دیکتاتوری محمد مرسی و پایان دادن به ارتجاع اسلامی "اخوان المسلمین" به خیابان ها ریختند. خیرگزاری ها طی روزهای پایانی ژوئن ۲۰۱۳ از حضور خیابانی بیش از ۲۰

سقوط محمد مرسی گامی دیگر در تداوم انقلاب مصر

میلیون نفر توده های معترض علیه محمد مرسی خیر دادند. در تظاهرات خیابانی ۳۰ ژوئن برکناری محمد مرسی از مقام ریاست جمهوری و برگزاری انتخابات پیش از موعد در راس مطالبات میلیون ها تن از معترضین قرار گرفت. یک بار دیگر قدرت بلامنازع مردم در خیابان ها به نمایش گذاشته شد. به موازات اعتراضات خیابانی، در طوماری که با بیش از ۲۰ میلیون امضاء تهیه شده بود، امضاء کنندگان خواهان برکناری فوری محمد مرسی شدند. اینبار قدرت مردم و دموکراسی مستقیم در خیابان های مصر به نمایش درآمد. محمد مرسی که با اتکاء به رای ۱۳ میلیونی خود در صدد تحمیل اهداف ارتجاعی "اخوان المسلمین" و اجرای قوانین شریعت اسلامی در جامعه بود، به یکباره با طومار متجاوز از ۲۰ میلیون نیروهای مخالف و نیز تجمعات اعتراضی مردم در ابعادی به مراتب فراتر از تعداد رای دهندگانش روبرو شد. توده های میلیونی مردم مصر با گزینش دموکراسی مستقیم، قدرت خود را در مقابل به اصطلاح، دموکراسی پارلمانی به نمایش گذاشتند. با حضور میلیون ها نفر از توده های معترض مصر در خیابان های این کشور عملاً مشروعیت قانونی محمد مرسی در مقام ریاست جمهوری از بین رفت. کابینه محمد مرسی در مقابل قدرت مردم شکاف برداشت. همه چیز گویای شکل گیری یک موقعیت انقلابی در جامعه بود. در چنین وضعیتی که میلیون ها نفر از توده های مردم مصر در خیابان ها حضور داشتند و مطالبات آنان در مسیر تداوم انقلاب فوریه ۲۰۱۱ هر روز رادیکال تر می شد، طبیعتاً شکل گیری نهادهای قدرت مردمی در جریان مبارزه، نمی توانست برای ارتش، بورژوازی و نیروهای لیبرال درون اپوزسیون خوشایند باشد. لذا، ارتش مصر در تاریخ اول جولای به محمد مرسی ۴۸ ساعت مهلت داد تا با مخالفین دولت یا به عبارتی با نیروهای لیبرال به رهبری البرادعی به توافق برسد. با اطلاعیه ارتش بحران در کابینه محمد مرسی تشدید گشت. دولت مرسی با زنجیره ای از کناره گیری های سخنگویان، وزرا و معاونین کابینه مواجه شد. وزرایی که در همبستگی با اعتراضات خیابانی مردم از ادامه کاری با دولت محمد مرسی امتناع کردند. ابتدا سخنگویان دفتر ریاست جمهوری و کابینه استعفا دادند. پس از آن وزرای گردشگری، محیط زیست، ارتباطات و قضایی، کابینه دولت را ترک کردند. با استعفای عمرو

وزیر امور خارجه مصر که دوازدهمین عضو مستعفی کابینه بود، دولت مرسی به مرز فروپاشی رسید. با پایان یافتن مهلت ۴۸ ساعته، ارتش مصر اقدام به برکناری محمد مرسی کرد. مرسی و بسیاری از رهبران "اخوان المسلمین" توسط ارتش بازداشت و به مکان های امن انتقال داده شدند. روزهای بعد در تجمعات طرفداران محمد مرسی و درگیری ارتش با آنان ۵۰ نفر کشته شدند. ارتش از یک طرف برای برگشت میلیون ها تن از مخالفین محمد مرسی به خانه ها و نیز کنترل طرفداران مرسی در اولین فرصت عدلی منصور رئیس دادگاه قانون اساسی مصر را به عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب و اعلام کرد. در واقع، ارتش مصر همان شیوه ای را که در مقطع انقلاب فوریه ۲۰۱۱ علیه حسنی مبارک به کار گرفت، اینبار نیز علیه دولت مرسی به کار گرفت. این اقدام ارتش کوششی در مسیر ممانعت از رادیکالیسم و گسترش بیشتر حضور اعتراضی مردم در خیابان ها بود. اقدامی که در جهت همسویی با جریان های لیبرال و قدرت گیری بورژوازی لیبرال در مصر صورت گرفت.

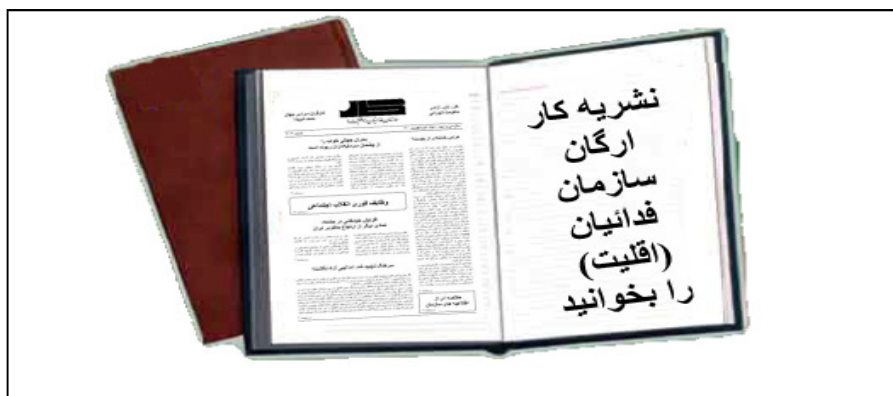
سقوط دولت اسلامی محمد مرسی و اخوان المسلمین نتیجه مبارزات پیگیر و خیابانی میلیون ها نفر از توده های مردم مصر در به انجام رساندن انقلاب نیمه کاره فوریه ۲۰۱۱ بود. در واقع پیش از آنکه ارتش به برکناری دولت محمد مرسی اقدام کند، مرسی و "اخوان المسلمین" توسط اراده مبارزاتی توده های مردم مصر به روزهای پایانی حاکمیت خود رسیده بودند. سقوط محمد مرسی شرایط جدیدی در مسیر تداوم انقلاب مصر پدید آورده است. کار ارتجاع دینی و قدرت سیاسی اخوان المسلمین در مصر به پایان رسیده است. با برکناری محمد مرسی، از آنجایی که کارگران و توده های میلیونی

مردم مصر مطالبات معینی داشته و دارند، انقلاب مصر باز هم به پیش خواهد رفت. دولت محمد مرسی اگرچه ظاهراً عنوان دولت منتخب مردم مصر را یدک می کشید اما، با وضع قوانین دینی و اعمال سیاست های اسلامی اخوان المسلمین عملاً در مسیر تحمیل یک دیکتاتوری مذهبی به توده ها مردم حرکت می کرد. سقوط محمد مرسی و شکل گیری وضعیت جدید، مرحله دیگری را در مبارزه کارگران و توده های زحمتکش مصر در روند تداوم انقلاب فوریه گشوده است.

اگرچه ارتش مصر تلاش کرده تا همانند مقطع سقوط حسنی مبارک اینبار نیز خود را به دروغ "ناجی مردم" معرفی کند و مردم را از مسیر اصلی انقلاب و تحقق مطالبات نان و آزادی منحرف سازد، اما، از آنجایی که توده های مردم نقش اصلی را در به زیر کشیدن دولت مذهبی مرسی داشته اند به نظر نمی آید که ارتش بتواند توده مردم را از صحنه برکنار کند. اساساً حضور میلیونی مردم در خیابان ها چنین فرصتی را به ارتش مصر نیز نخواهد داد.

انتخاب فوری عدلی منصور رئیس دادگاه قانون اساسی مصر به عنوان رئیس جمهور موقت و پس از آن انتخاب حازم ببلاوی به عنوان نخست وزیر انتقالی و آغاز به کار دولت موقت او متشکل از ۳۵ وزیر تکنوکرات که در میان شان ۵ وزیر زن نیز حضور دارند، جملگی نشان از شتاب و ترسی است که ارتش و نیروهای لیبرال از حضور و قدرت مردم در خیابان ها دارند.

برای کارگران و توده های مردم مصر همانگونه که سقوط حسنی مبارک پایان کار و پایان انقلاب نبود، سقوط محمد مرسی نیز به عنوان پیروزی نهایی انقلاب نیست. مطالبات رفاهی و آزادی خواهانه توده های مردم مصر همچنان تحقق نیافته باقی است. لذا، سقوط محمد مرسی مغری برای خیزش های بعدی و گامی دیگر در تداوم همان انقلاب نیمه کاره مصر است که با سرنگونی حسنی مبارک آغاز و با سقوط محمد مرسی تا رسیدن به نان و آزادی همچنان ادامه خواهد داشت.



افشاگری‌های اسنودن و گرایش روزافزون امپریالیسم به ارتجاع سیاسی

مهم‌ترین این اسناد، در افشای برنامه پلیسی - جاسوسی دولت آمریکا موسوم به پریم است که به لحاظ وسعت دامنه آن در هیچ کجای جهان نظیر نداشته است. برنامه‌ای که پایه‌های آن را دولت بوش در سال ۲۰۰۱ گذاشت. کنگره آمریکا در سال‌های بعد، موادی به آن الحاق نمود و اوپاما به آن ابعدادی فراتر از گذشته داد. در پی اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر اسلام‌گرایان در آمریکا، در سال ۲۰۰۱ برنامه ضد تروریسم موسوم به پاتریوت به اجرا گذاشته شد که دست دولت آمریکا را در اقدامات سرکوب‌گرانه و جاسوسی به بهانه مبارزه با تروریسم کاملاً باز گذاشت. اما از آنجایی که مجوز دادگاه مراقبت‌های جاسوسی خارجی آمریکا (فی‌سا) را نداشت و ظاهراً غیر قانونی بود، در سال ۲۰۰۷، از طریق قانون آمریکایی حمایت، برنامه پریم عملی گردید. در سال ۲۰۰۸ کنگره آمریکا اصلاحاتی در آن به عمل آورد و شرکت‌هایی را که برای جمع‌آوری اطلاعات با سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا همکاری می‌کنند، از تعقیب قضایی مصون ساخت. این اصلاحات به سازمان‌های پلیسی و جاسوسی آمریکا اجازه داد، بدون کسب مجوز تلفن، ای - میل و دیگر ارتباطات شهروندان آمریکایی را کنترل کنند. در سال ۲۰۱۲، کنگره آمریکا ادامه این برنامه را به مدت ۵ سال دیگر تمدید نمود.

با اجرای این برنامه، فی‌سا به شرکت تلفن و ارتباطات دور "اوریزن" دستور داد که اطلاعات و ارتباطات تلفنی میلیون‌ها مشترک خود را روزانه در اختیار آژانس امنیت ملی آمریکا قرار دهد که این اطلاعات شامل گفتگوی هر دو طرف مکالمه، مدت زمان این گفتگو، شماره تلفن‌های آن‌ها، مکان گفتگو، شماره سیم کارت و هویت دارنده موبایل و غیره می‌شد.

البته پیش از این هم نمونه‌هایی از این اقدامات پلیسی - جاسوسی دولت آمریکا در اواسط دهه‌ی اول قرن بر ملا شده بود، اما اکنون وسعت همه جانبه‌ای به خود می‌گرفت و عموم شرکت‌های تلفن و ارتباطات دور را شامل می‌شد. همه این شرکت‌ها موظف شدند عین همین اطلاعات را به آژانس امنیت ملی آمریکا بدهند. این برنامه علاوه بر تمام شرکت‌های تلفن، شرکت‌های اینترنتی را نیز دربرگرفت و کلیه آن‌ها موظف شدند، تمام اطلاعات ای - میل‌ها، فرستنده و گیرنده، محل ارسال، محل زندگی آن‌ها، ای پی، موتورهای جستجوگر، چت و گفتگوهای اینترنتی، تصویر، فیلم و نقل و انتقال فایل را به این سازمان کنترل و جاسوسی ارائه دهند. تقریباً تمام شرکت‌های معروف در این عرصه، از جمله گوگل، یاهو، مایکروسافت، هات‌میل، اپل، یوتیوب، اسکایپ، پالتاک، فیس‌بوک با آژانس امنیت ملی همکاری می‌کنند و تمام اطلاعات را در اختیار آن قرار می‌دهند.

بدین طریق دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی دولت آمریکا نه فقط زندگی خصوصی میلیون‌ها آمریکایی بلکه مردم کشورهای دیگر جهان را مورد تعرض قرار داده و هر لحظه تمام زندگی مردم را تحت کنترل و مراقبت مخفیانه خود دارد. اما دامنه فعالیت جاسوسی - پلیسی

دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا به تجسس و کنترل مخفیانه الکترونیکی مردم آمریکا و جهان محدود نمی‌شود. افشای اسناد آژانس امنیت ملی آمریکا، حاکیست که بخشی از این ماشین جاسوسی حتا مقامات و ارگان‌های کشورهای ظاهراً دوست و متحد آمریکا را نیز هدف قرار داده است.

از جمله، اسناد افشا شده نشان می‌دهد که آژانس امنیت ملی آمریکا، ارتباطات الکترونیکی دیپلمات‌های اروپایی، دفاتر این اتحادیه در آمریکا، ساختمان اتحادیه اروپا در بروکسل و سفارتخانه‌های این کشورها را کنترل می‌کند و به ویژه نمایندگی‌های دیپلماتیک فرانسه، ایتالیا، یونان در واشنگتن و سازمان ملل مورد شنود قرار گرفته اند. ابعاد اقدامات کنترل و جاسوسی آمریکا در آلمان به نحویست که در هر ماه ۵۰۰ میلیون ارتباط تلفنی، ای - میلی، تصویری و مکالماتی این کشور توسط آژانس امنیت ملی آمریکا ذخیره و طبقه‌بندی می‌شود. گستردگی فعالیت‌های جاسوسی آمریکا علیه مردم کشورهای اروپایی و مقامات و ارگان‌های دولتی، باعث گردید که برخی از سران کشورهای اروپایی برای آرام ساختن خشم و نارضایتی مردم، به دولت آمریکا اعتراض کنند، اما در این حد که مرکل و فرانسوا اولاند، این اقدامات را "غیر قابل قبول" نامیدند و خواستار توضیح مقامات آمریکایی شدند.

رهبر حزب سبزهای آلمان، اقدامات تجسسی و جاسوسی آمریکا را در آلمان مرتبط با رقابت‌های اقتصادی دانست و گفت: به نظر می‌رسد موضوع جاسوسی اقتصادیست و صدراعظم آلمان باید دست به عمل بزند.

سخنگوی دولت آلمان نیز گفت: دوران جنگ سرد پایان یافته است. در صورت لزوم، آمریکا با واکنش متحد و روشن کشورهای اروپایی روبرو خواهد بود. اما این تهدیدات، آشکارا توخالیست. چرا که سازمان‌های جاسوسی کشورهای اروپایی، خود یاری‌رسان و همکار برنامه‌های جاسوسی دولت آمریکا هستند.

در حالی که دولت آلمان ظاهراً به اقدامات جاسوسی دولت آمریکا علیه مردم و دولت آلمان اعتراض می‌کند، اسنودن در گفتگویی با اشیپگل فاش ساخت که آژانس امنیت ملی آمریکا با سرویس جاسوسی خارجی آلمان دست در دست یکدیگر دارند با آن‌گونه که وی می‌گوید در یک رختخواب می‌خوابند. وی گفت: آژانس امنیت ملی آمریکا، ابزار تحلیل در اختیار سازمان جاسوسی آلمان قرار داده است که اطلاعات در جریان را در آلمان کنترل و تنظیم کند. اما مهم‌تر از آلمان و کشورهای دیگر همکار و نزدیک سازمان‌های جاسوسی آمریکا نظیر استرالیا، کانادا، زلاندنو، اسرائیل، انگلیس است که بیش‌ترین و گسترده‌ترین همکاری را در جاسوسی جهانی و کنترل زندگی خصوصی مردم جهان و تعقیب و مراقبت آن‌ها، با سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا دارد. اسنودن فاش کرد که انگلیس یک برنامه کنترل و تعقیب و مراقبت الکترونیکی پنهانی از مردم را در ۲۰۱۱ به نام تمپورا به جریان انداخته است که ارتباطات مخابراتی و اینترنتی را در نقاط مختلف جهان، به ویژه با استفاده از شبکه‌های فیبر

نوری کنترل و شنود می‌کند و اطلاعات جمع‌آوری شده را در اختیار سازمان‌های جاسوسی آمریکا قرار می‌دهد.

بدین طریق است که برنامه قدرتمند "مخبر بدون مرز" آژانس امنیت ملی آمریکا حجم بسیار کلانی اطلاعات و گزارشات را از طریق جاسوسی در ارتباطات دیجیتال جهانی به دست می‌آورد. گاردین می‌نویسد: تنها در ماه مارس ۲۰۱۳، آژانس امنیت ملی آمریکا ۹۷ میلیارد اطلاعات گوناگون را از طریق جاسوسی در شبکه‌های کامپیوتری سراسر جهان به دست آورد که از این میزان بیش از ۱۴ میلیارد اطلاعات و گزارشات آن مربوط به ایران است.

با افشای این اقدامات بی‌سابقه سازمان‌های جاسوسی آمریکا که زندگی خصوصی و آزادی میلیاردها مردم جهان را مورد تعرض و تجاوز قرار داده است، مقامات آمریکایی ناگزیر به واکنش شدند. اوپاما که زمانی برای انتخاب به پست ریاست جمهوری ادعا کرده بود، برخلاف دوران بوش، شفافیت و حکومت قانون سنگ بنای ریاست جمهوری او خواهد بود، اکنون وقیحانه ادعا کرد که این تعرض به آزادی و زندگی خصوصی مردم از طریق کنترل و مراقبت مخفی سازمان‌های جاسوسی این کشور، "حمایت از زندگی خصوصی آمریکائیان است." سخنگوی کاخ سفید نیز این اقدامات جاسوسی - پلیسی علیه مردم را برای حمایت از امنیت ملی ضروری خواند. نخست‌وزیر انگلیس هم خیلی صاف و ساده این تعرضات و هدف قرار دادن حتا زندگی خصوصی مردم را ناگزیر توصیف کرد.

بعد هم نوبت به دستگاه قضایی دولت آمریکا رسید که افشاگر اسناد دزدی‌های دولت آمریکا از زندگی خصوصی مردم و جاسوسی علیه آن‌ها را به جاسوسی و دزدی متهم کند. در ۱۴ ژوئن، دادستان فدرال آمریکا رسماً اسنودن را به جاسوسی و دزدی اموال دولتی متهم کرد. دولت آمریکا از کشورهای دیگر خواست که به وی پناهندگی ندهند و او را برای محاکمه و مجازات به آمریکا تحویل دهند. دولت‌های اروپایی که سازمان‌های اطلاعاتی‌شان همکار دستگاه مخوف جاسوسی و کنترل آمریکا هستند، نه تنها از پذیرش اسنودن به عنوان پناهنده سر باز زدند، بلکه خوش‌خدمتی را به درجه‌ای رساندند که قوانین بین‌المللی را زیر پا نهادند، به یک راهزنی هوایی متوسل شدند و هواپیمای مورالس رئیس جمهور کلمبیا را که گویا چنین می‌پنداشتند، اسنودن نیز به همراه وی است، ناگزیر به فرود اضطراری در اتریش نمودند. اسنودن اما هنوز در فرودگاه مسکو بلاتکلیف است و به جز چند کشور آمریکای لاتین، که عجلتاً امکان ورود به آن‌ها را ندارد، هیچ یک از دولت‌های ظاهراً دمکراتیک و حقوق بشری اروپایی با پناهندگی وی موافقت نکرده‌اند. این نه فقط ناشی از فرمان‌برداری، ترس و هراس آن‌ها از امپریالیسم آمریکا، بلکه مخالفت جدی با افشاگری‌های اوست که می‌تواند به الگویی برای افشاگری در کشورهای آن‌ها تبدیل شود و اقدامات ضد مردمی پنهانی آن‌ها را برملا کند.

افشاگری‌های اسنودن و گرایش روزافزون امپریالیسم به ارتجاع سیاسی

اما در مقابل، این سؤال هم مطرح است که واقعاً هدف و انگیزه افرادی از نمونه اسنودن چیست؟ آن‌ها نه کمونیست‌اند و نه حتی انقلابی مخالف نظم سرمایه‌داری. پس علت چیست که اسنودن زندگی راحت و آسوده خود را با حقوق ۲۰۰ هزار دلاری سالانه رها می‌کند، آوارگی و تهدید دائمی دولت آمریکا و سازمان‌های جاسوسی آن را می‌پذیرد، تا بخشی از جنایات دولت این کشور را همچون افشاگری سرباز برادلی مینینگ که اکنون محاکمه او در آمریکا آغاز شده است، برملا کند. گرچه این افشاگران و از جمله همکاران آسانژ و ویکی‌لیکس عموماً متشکل از هکرهایی هستند که رگه‌های ماجراجویی نیز در کار آن‌ها نیز هست، اما در حقیقت افشاگری‌ها و دیگر اقدامات ایدئولوژیکی آن‌ها علیه دولت‌ها و گاه علیه شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ جهانی نه ناشی از ماجراجویی، بلکه بازتاب و وجهی از اعتراض و نارضایتی توده‌های مردم به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر علیه فشارها، تضییقات، سرکوب‌گری‌ها، فریب‌ها، دروغ‌ها و جنگ‌طلبی دولت‌هاست.

اسنودن آن‌گونه که خود می‌گوید برای شرکت در لشکرکشی نظامی دولت آمریکا به عراق، داوطلب شده بود و بر این پندار بود که این اقدامی شرافتمندانه به قصد رهایی مردمی ستم‌دیده است. اما با دیدن و شنیدن اخبار و گزارشات، دریافت که آنچه دولت آمریکا ادعا می‌کرد، فریب بوده است. "تبلیغات است و نه حقیقت" و می‌افزاید: "ما در واقعیت نه فقط مردم آمریکا، بلکه عموم مردم جهان را گمراه می‌کردیم تا این ذهنیت را در آگاهی جهانی ایجاد کنیم." او می‌گوید: "تنها انگیزه من این است که به عموم مردم اطلاع دهم که آنچه به نام آن‌ها انجام می‌گیرد، علیه آن‌هاست. من مایلم تمام آنچه را که داشتم فدا کنم، چرا که نمی‌توانم با وجدانی آسوده اجازه دهم که حکومت ایالات متحده با این ماشین جاسوسی عظیمی که مخفیانه ساخته، زندگی خصوصی، آزادی اینترنت و آزادی‌های اساسی مردم سراسر جهان را نابود کند. من نمی‌خواهم در جهانی زندگی کنم که تمام آنچه را که می‌گویم، هر آنچه را که انجام می‌دهم، با هر کسی که صحبت می‌کنم، هر گونه تجلی خلاقیت، عشق و دوستی کنترل و ضبط شود."

البته آنچه که او افشا کرده است، فقط گوشه‌ای از سیاست‌های ارتجاعی افشا نشده امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی‌ست. اما این افشاگری‌ها در همین محدوده نیز همانند افشای جنایات ارتش آمریکا در عراق و نیز بند و بست‌های دیپلماسی سری آمریکا توسط سرباز برادلی مینینگ، نقش مهمی در روشنایی افکار عمومی مردم جهان ایفا کرده است. معذرا باید گفت: به رغم این که اسنودن، برادلی، آسانژ و دیگر همکاران ویکی‌لیکس از آزادی‌های مردم دفاع می‌کنند، علیه جنگ، جاسوسی و دیپلماسی سری هستند و با افشاگری‌های خود، کار با ارزشی هم برای روشن‌تر شدن افکار عمومی جهان در مورد جنایات قدرت‌های امپریالیست به ویژه آمریکا، انجام داده‌اند، اما از آنجایی که

شناختی از کارکرد و ماهیت سرمایه‌داری و امپریالیسم ندارند، دچار این توهم‌اند که گویا می‌توانند با وجود نظم اقتصادی - اجتماعی موجود، در همان محدوده‌ی مطالبات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک خود، امور را اصلاح کنند. اسنودن از آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم آمریکا در قانون اساسی این کشور دفاع می‌کند و علیه نقض آن‌ها توسط دولت این کشور معترض است. اما گویا نمی‌داند که قانون اساسی آمریکا محصول شرایط تاریخی دورانی بود که بورژوازی و جمهوری پارلمانی مترقی بودند، تا جایی که حتی حق قیام مردم در برابر ستمگران به رسمیت شناخته شد. اکنون اما در دوران امپریالیسم که بورژوازی به یک طبقه کاملاً زائد و ارتجاعی تبدیل شده و جمهوری پارلمانی خصلت مترقی خود را از دست داده است، آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم پیوسته نقض و یا محدود می‌گردند، ولو این که هنوز بر روی کاغذ باقی مانده باشند. این واقعیت را هم متذکر شویم که البته هنوز در این عرصه تفاوتی میان یک رژیم پارلمانی در اروپا و یا آمریکا با یک رژیم سرتاپا استبدادی از نمونه‌ی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد، این واقعیت به جای خود، اما نافی این مسئله نیست که سرمایه‌داری دوران انحصار گرایش به ارتجاع سیاسی، نقض و محدود کردن آزادی و دموکراسی در سیاست داخلی و تجاوز، جنگ و توسعه‌طلبی در سیاست خارجی دارد.

فقط اکنون نیست که زندگی خصوصی و آزادی‌های مردم مورد تعرض طبقه حاکم آمریکا قرار گرفته است. سال‌ها پیش در دوران مکارنیم فجاجی عظیم‌تر در این کشور رخ داد. فاشیسم اروپایی نیز نمونه هارتر این ارتجاع سیاسی بود. این واقعیت نیز بر کسی پوشیده نیست که در سراسر جهان به اصطلاح پیشرفته‌تر سرمایه‌داری به ویژه در طول چند دهه‌ی اخیر، مدام حقوق و آزادی‌های مردم محدودتر شده است و بسیاری از حقوق و دستاوردهای توده‌های کارگر و زحمتکش از آن‌ها باز پس گرفته شده است.

بر سر همین شکل‌گیری ماشین عظیم کنترل و جاسوسی آمریکا، در ظاهر چنین به نظر می‌رسد یا وانمود می‌گردد که در پی حملات تروریستی اسلام‌گرایان در ۱۱ سپتامبر و برای مقابله با آن‌ها شکل گرفته است. اما در واقعیت در گذشته نیز به اشکال و درجات مختلف، همین سیاست در داخل و نیز جنگ و تجاوز در خارج وجود داشته است.

پس از پایان دوره جنگ سرد، امپریالیسم آمریکا برنامه عریض و طویلی برای توسعه‌طلبی‌های جهانی خود داشت. روشن است که توده‌های مردم آمریکا نفعی در آن نداشتند. می‌بایستی به نحوی این نارضایتی از طریق محدودیت‌های داخلی، تحت کنترل درآید. اقدام تروریستی اسلام‌گرایان در آمریکا، تمام بهانه و توجیهی را که طبقه حاکم این کشور لازم داشت در اختیارش گذاشت و دولت آمریکا با دستاویز مبارزه علیه تروریسم، هم آزادی و حقوق مردم آمریکا را محدود و لگدمال کرد و هم این که برنامه‌های تجاوزکارانه

و توسعه‌طلبانه خود را از طریق جنگ به مرحله عمل درآورد. مبارزه با تروریسم و دموکراسی صادراتی فقط توجیه و بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی داخلی و بین‌المللی دولت آمریکا بود. اساس مسئله در این است که اگر دولت آمریکا و دیگر دولت‌های قدرتمند جهان، امروزه آشکارا زندگی خصوصی و آزادی‌های مردم را چنان مورد تعرض قرار داده که تمام زندگی مردم را تحت کنترل و مراقبت روزمره خود قرار داده‌اند، از ماهیت نظم سرمایه‌داری گنبدیده و در حال زوال، در مرحله سلطه انحصار و امپریالیسم ناشی می‌گردد.

در این مرحله، جمهوری پارلمانی تبدیل به چنان پدیده ارتجاعی شده است که نه فقط یک ابزار فریب و نیرنگ طبقه سرمایه‌دار برای سرپوش گذاشتن بر حاکمیت طبقاتی و سیاسی خود و جا زدن آن به عنوان حاکمیت مردم بر سرنوشت خود است، بلکه پارلمان‌ها که خود را نماینده مردم جا می‌زنند، آشکارا حتی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم را سلب می‌کنند. پوشیده نیست که این کنگره آمریکا بود، که برنامه "پاتریوت" و "پریسم" را تصویب کرد و به دولت بوش و سپس اوباما این اجازه را داد که حتی برخلاف نص صریح قانون اساسی آمریکا، زندگی خصوصی مردم این کشور را تحت کنترل و مراقبت پنهانی قرار دهند. در پارلمان‌های کشورهای اروپایی نیز مکرر شاهد یک چنین مصوباتی بوده و هستیم.

امپریالیسم در ذات خود، در دوره بحران‌های عمومی سرمایه‌داری، فقر، بیکاری، تشدید تضادها و مبارزات طبقاتی، گرایش به ارتجاع سیاسی و نقض و محدود کردن آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک توده‌ها دارد تا بتواند در برابر میلیون‌ها کارگری که به خیابان‌ها آمده‌اند، نظم موجود را حفظ کند، اختیارات وسیع‌تری به پلیس و سازمان‌های جاسوسی بدهد تا به سادگی بتوانند فعالین جنبش‌های کارگری، جنبش‌های ضد جنگ، جنبش‌های اشغال را دستگیر و تحت محاکمه قرار دهند. پارلمان‌ها و نمایندگان به اصطلاح مردم نیز کار دیگری جز این ندارند که پی در پی مصوباتی به نام مردم علیه مردم تصویب کنند.

امپریالیسم و سلطه انحصار، ضرورتاً همراه با گرایش به ارتجاع سیاسی، نقض و محدودیت روزافزون آزادی و دموکراسی‌ست. بنابراین توهم ناب است که خلاف آن از نظم موجود خواسته شود.

در سیاست خارجی نیز مسئله از همین قرار است. نمی‌توان انتظار دیگری از سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم و سلطه انحصارات، جز تجاوز، جنگ، توسعه‌طلبی و کثیف‌ترین شیوه‌های رایج در دیپلماسی سری را داشت. دولت‌های امپریالیست برای تحقق اهداف و منافع اقتصادی و سیاسی انحصارات، به دست آوردن بازارهای جدید، کسب برتری سیاسی و نظامی، همواره در حال رقابت با یکدیگرند؛ رقابتی که گاه به سازش و گاه به جنگ می‌انجامد. دیپلماسی، مجموعه‌ای از روش‌ها و وسایلی‌ست که آن‌ها را به هدف خود در این رقابت‌ها، سازش‌ها و جنگ‌ها می‌رساند. از آنجایی که اهداف و روش‌های سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری علی‌العموم و دول امپریالیست به

ستون مباحثات

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می‌گردد. هر مقاله ای که برای درج در این ستون ارسال می‌گردد، حداکثر می‌تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه نشریه کار باشد.

کوبا (۱)

تاریخچه

اشیاء باستانی پیدا شده در کوبا توسط محققان و باستان شناسان نشان میدهد که از دو هزار سال قبل از میلاد، انسانهایی در کوبا زندگی میکردند و در سال ۱۵۰۰ میلادی تیره های مختلف سرخپوستها مثل سیبونی، گوانتابی، تائینو از غرب تا شرق کوبا پراکنده بودند و به کشت سیب زمینی، توتون، بادام زمینی، میوه، ماهیگیری، صید صدف و شکار حیوانات مشغول بودند.

در ۲۸ اکتبر ۱۴۹۲ کریستف کلمب در اولین سفرش به کوبا، خلیج باریبای در شمال شرقی کوبا را کشف کرد و آنجا را به مالکیت اسپانیا در آورد و در سفر دوم به کوبا شروع به مبادله اشیاء بی ارزش اسپانیا در مقابل طلا و پشم و سنگهای قیمتی سرخپوستها نمود. سپس شاه اسپانیا فریدراند، دستور اشغال کل کوبا را صادر کرد و توسط شخصی به اسم دیه گو و لازکوئز که از ثروتمندان و استعمارگران بزرگ اسپانیا بود دستور اشغال را به وی داد. از سال ۱۵۱۱ تا ۱۵۱۵ اسپانیاییها مقاومت سرخپوستها را در هم شکستند و کوبا را تحت استعمار اسپانیا در آوردند. در سال ۱۵۱۲ دیه گو و لازکوئز، باراکو، اولین شهر کوبا را تأسیس میکنند. به قول کوبائی ها زمانیکه اسپانیاییها نسل سرخپوستها را تقریباً بطور کلی از بین بردند، زنده هایشان را برده کردند و چون احتیاج به نیروی کار بیشتری داشتند شروع به آوردن برده از آفریقا به کوبا کردند، و شروع به بهره کشی آنها در منازل و معادن و غیره نمودند. در سال ۱۵۴۸ آغاز کشت نیشکر در کوبا است و در سال ۱۵۵۲ هاوانا پایتخت کوبا میشود. اولین هدف اسپانیائی ها غارت طلای کوبا بود که خیلی زود به دست آوردند. در قرن ۱۷ اسپانیائی ها، سرخپوستهایی را که بعنوان برده گرفته بودند، برای غارت اماکن دیگر به مناطق جدید کوچ دادند و شروع به تأسیس محلها کردند و هاوانا در سال ۱۶۰۷ مرکز سیاسی و فرماندهی استعمار اسپانیا شد، چون از طریق هاوانا می توانستند خلیج مکزیک را کنترل کنند. در سالهای دهه ۶۰ قرن ۱۷ بندر هاوانا مرکز لنگرگیری کشتیهای اسپانیائی و آمریکائی قرار گرفت و یکی از بنادر مهم تجارت نقره و کالاهای دیگر شد. هاوانا سرپل دنیای جدید برای حمل و نقل تجاری در آتلانتیک بود. جامعه مستعمره کوبا از نظر حقوق و فرهنگ اجتماعی طبقه بندی شد. سفیدها بزودی اکثریت را تشکیل دادند و هر کسی در اسپانیا بدینا آمد و بزرگ شد و آموزش دیده بود، در رأس ادارات و مقامات قرار گرفت و همینها به مرور تجارت کوبا را به دست گرفتند. اختلاط اسپانیاییها با سرخپوستان بومی و سیاهان، نژاد مستیسو را به وجود آورد. اینان اگر مادرشان برده بود آنها هم برده محسوب میشدند. در سال ۱۷۰۰ میلادی توتون کالای اصلی صادرات میشود و صنایع شکر را از بین میبرند. در سال ۱۷۶۲ انگلیسیها هاوانا را اشغال کرده و یک سال بعد اسپانیائی ها، فرمانروائی این شهر را طبق قرارداد صلح پاریس، با انگلیسیها در قبال تعویض فلوریدا در دست گرفتند. در سال های ۱۷۹۱ تا ۱۷۹۲ در نتیجه قیام های بردگان در هائیتی علیه برده داران فرانسوی که در آنجا به کار قهوه و کشت نیشکر مشغول بودند، استعمارگران فرانسوی به کوبا فرار کردند و اسپانیائی ها توانستند از تکنیک و تجربه فرانسویها در کوبا به نفع خود استفاده کنند و دوباره کشت نیشکر به شکل گسترده شروع میشود و کوبا مرکز کشت نیشکر کارانبی میشود. بعد از مبارزات استقلال طلبانه در جنوب و مرکز آمریکا در قرن ۱۹، کوبا مهمترین مستعمره اسپانیا شد. در قرن ۱۹ دویست هزار آسیائی که اکثرآ چینی، فیلیپینی بودند بعلت نیروی کار ارزان به کوبا آمدند، همچنین از جامائیکا بارها گروه های پر جمعیتی به کوبا مهاجرت کردند. در سال ۱۸۶۸ نمایندگان از طرف کوبائی-اسپانیائی تبارها

در صفحه ۸

کشور کوبا با داشتن ۱۱۵ هزار کیلومتر مربع مساحت یعنی اندازه کشور یونان و بلغارستان بزرگترین جزیره کارانبی است. از شمال به خلیج مکزیک و از جنوب به دریای کارانبی واقع و از شمال شرقی ۱۴۰ کیلومتر با آمریکا (فلوریدا) و ۲۱۰ کیلومتر با مکزیک در غرب و ۱۴۹ کیلومتر در جنوب غربی با جامائیکا و ۶۷ کیلومتر با هائیتی در جنوب شرقی فاصله دارد. کوبا دارای ۱۶۰۰ جزیره کوچک است. و بیش از ۱۱ میلیون نفر جمعیت دارد که طبق محاسبه کارشناسان در هر کیلومتر مربع به طور میانگین ۱۰۳ نفر سکونت دارند. هاوانا پایتخت کوبا بیش از دو میلیون نفر جمعیت دارد و سانتیاگو د کوبا با داشتن ۷۰۰ هزار نفر دومین شهر بزرگ کوبا میباشد. کوههای سیرامائسترا که مبارزین در آنجا مستقر بودند در نزدیکی این شهر قرار دار. بیش از یک میلیون نفر کوبائی بعد از انقلاب به آمریکا فرار یا مهاجرت کرده اند که ۷۰۰ هزار نفر از آنها در میامی آمریکا زندگی میکنند. ضمناً بعد از انقلاب ۷۰٪ دکترها، مهندسين، تکنیسینها هم به آمریکا مهاجرت کرده اند. کوبا جمعیت جوانی دارد و ۲۲٪ کوبائی ها کمتر از ۱۵ سال دارند و ۶۶٪ بین ۱۵ تا ۶۰ سال و ۱۲٪ بالای ۶۰ ساله دارد. میانگین زندگی در سایه امکانات پزشکی ۷۵ سال میباشد.

تقریباً از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۶ نیم میلیون اسپانیائی و همچنین قبل و بعد از انقلاب صدها هزار هائیتیائی و جامائیکائی و غیره به کوبا مهاجرت کرده اند. میزان رشد جمعیت در کوبا در شرایط فعلی ۶ دهم در صد است. کوبا ۱۵ استان دارد و یک جزیره جوانان که به هیچ استانی تعلق ندارد و مدیریت منطقه ای ویژه خود را دارد. از ۱۵ هزار نفر جمعیت جزیره جوانان، ده هزار نفر دانشجو هستند که اکثرشان از کشورهای مختلف دنیا در آنجا به تحصیل مشغولند. و ۹۵٪ دانشجویان داوطلبانه یک ماه در سال به کار در مزارع نیشکر و توتون و سایر مراکز صنعتی مشغول میشوند. کوبا بعد از انقلاب بهترین سیستم حفاظتی در مقابل طوفانها و حوادث طبیعی را طرح ریزی کرده و بندرت کسی ناشی از حوادث طبیعی کشته میشود و با وجودیکه در سال ۲۰۰۸ سه بار هاریکان خیلی قوی باعث نابودی هزاران خانه و غلات و خسارت به ساختار اقتصادی کوبا شد ولی در مجموع تنها ۷ نفر کشته شدند. میزان خسارات ناشی از هاریکانها، بالای ده میلیارد دلار یعنی اندازه ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی بود.

آیا کوبا یک کشور سوسیالیستی است؟

در این نوشته سعی شده است که یک تاریخچه مختصری از کوبا از بدو مستعمره شدنش تا انقلاب و سپس اوضاع و شرایط و موقعیت کوبا بعد از انقلاب تا امروز ارائه گردد. طبیعی است که این نوشته در رابطه با کوبا و بخصوص سوسیالیسم ناکافی است و کمبودهایی دارد، ولی برای شروع کار و به دامن زدن بحث در میان طرفداران سوسیالیسم علمی آغاز مثبتی است. البته بودند و هستند احزاب و سازمانهای سیاسی بین المللی و شخصیتهای سیاسی و غیره که قبلاً در مورد سوسیالیسم و علل فروپاشی بلوک شرق مقاله و کتاب نوشتند و به گوشه هایی از واقعیتهای موجود در بلوک شرق اشاراتی داشتند و برخورد نظری کردند ولی به نظر ما کتاب علل فروپاشی شوروی نوشته رفیق توکل از همه زوایا و بعبارت دیگر به شیوه مارکسیستی به مسئله سوسیالیسم و بلوک شرق برخورد کرده و مطالعه این کتاب به همه دوستداران سوسیالیسم علمی پیشنهاد میشود.

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

به کوبا آمده و نماینده مجلس سنا گردید. باتیستا در سال ۱۹۵۲ حزبی تأسیس کرد که بتواند انتخابات را ببرد ولی چون موفق به جذب هوادار نشد با جلب نظر سرمایه داران و بانکداران و با پیشنهاد همکاران نظامی در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ کودتا کرد و کارلوس پرنو رئیس جمهور وقت به مکزیک فرار نمود. باتیستا قانون اساسی ۱۹۴۰ را لغو و نمایندگان مجلس سنا را به مرخصی میفرستد. مطبوعات بسته شد، تظاهرات و اعتصاب ممنوع اعلام شد و کمونیستها و نیروهای انقلابی تحت تعقیب قرار گرفتند. باتیستا لابی مافیای آمریکایی ها بود و در آمریکا تمام برنامه ریزیها را برایش کرده بودند. فیدل کاسترو که آنموقع وکیل بود در دادگاه عالی علیه کودتای باتیستا شکایت میکند که شکایتش رد میشود و سعی میکند که از طریق اقدامات انقلابی (و نه از طریق قوانین بورژوازی) علیه رژیم مبارزه کند. در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ چریکهای حزب انقلابی کوبا به رهبری فیدل کاسترو به پادگان مونکادا در شهر سانتیاگو د کوبا حمله میکنند که با شکست مواجه میشوند و بسیاری از اعضای گروه دستگیر و شکنجه و بطور وحشیانه ای توسط رژیم باتیستا کشته میشوند و خود فیدل با دو تن از یارانش در دامنه کوههای سبیرا مانیسترا دستگیر میشوند. فیدل بعد از نزدیک به دو سال از زندان آزاد شده و بعد از مدتی به مکزیک میرود. در مکزیک با ارنستو چه گوارا و گروهش آشنا شده و همراه با انقلابیون تبعیدی دیگری که در مکزیک بودند، تصمیم به همکاری مشترک جهت سرنگونی انقلابی حکومت دیکتاتوری باتیستا میگیرند. حزب کمونیست کوبا حمله به پادگان مونکادا را ماجراجویانه و بی مسئولیتی میدانست که باعث کشته شدن عده کثیری شده است و این حرکت رامحکوم کرد، مثل همان حرفهایی که حزب توده آنموقع علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در رابطه با سبهاکل و عملیات انقلابی چریکها مطرح میکردند. در واقع این حمله، شروع انقلاب در کوبا به رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه بود. خواسته های جنبش ۲۶ ژوئیه عبارت بود از:

- ۱- بازگشت به قانون اساسی ۱۹۴۰
- ۲- فرمهای اجتماعی ۳- دموکراسی. در دسامبر ۱۹۵۶ فیدل کاسترو با ارنستو گوارا و کامیلو به همراه ۸۲ چریک انقلابی دیگر به کوبا میآیند و چریکها شروع به تبلیغ و ترویج و ارتباط گیری با مردم و عناصر انقلابی و گروههای سیاسی و همچنین مبارزه مسلحانه در شهرها و روستاها علیه دیکتاتوری باتیستا مینمایند. در واقع سال ۱۹۵۶ آغاز جنگ چریکی در کوبا است. در سالهای ۱۹۵۷ و ۵۸ در همه جای کوبا گروههای چریکی و مقاومت از تمام اقشار مردم علیه رژیم باتیستا بوجود میآید. در آخرین نبردی که در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸ که شهر سانتا کلارا به دست نیروهای انقلابی به رهبری ارنستو گوارا میافتد، باتیستا با چندین میلیون دلار پول نقد در اول ژانویه ۱۹۵۹ به جمهوری دومینیکن فرار میکند و بعد به پرتغال پناهنده شده و سپس به اسپانیا رفته و در سال ۱۹۷۳ در اسپانیا میمیرد. مردم قدرت را در تمامی کوبا بدست میگیرند و انقلاب کوبا با رهبری فیدل کاسترو، چه گوارا و کامیلو به پیروزی میرسد.

بهرنگ- ادامه دارد

با دولت سلطنتی اسپانیا برای استقلال کوبا به اسپانیا فرستاده شد که چون بدون نتیجه بود، قیام مسلحانه استقلال طلبانه کوبانی ها علیه استعمار اسپانیا ادامه یافت ولی قیام کنندگان این بار نیز مانند همیشه با شکست مواجه شدند. از مهمترین آنها میتوان طرفداران تأسیس حکومت ملی و مستقل کوبا را نام برد که رهبر اولیه شان خوزه آنتونیو و بعدها خوزه مارتی بود.

کوبا آخرین کلنی کشور آمریکای لاتین بود که بعد از سی سال جنگ یعنی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۹۸ استقلالش را بدست آورد. رهبران استقلال طلبان از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۸ کارلوس مانوئل د کسپدس، ادواردو ماچادو، کارلوس رولوف، خوزه مورالس لموس و از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۰ آنتونیو ماسیو که بعد از شکست به مکزیک تبعید شد و از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۸ خوزه مارتی و آنتونیو ماسیو و ماکسیم گومز بودند. از ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ گروههای تبعیدی کوبانی در آمریکا و مکزیک خودشان را برای مبارزه در کوبا آماده میکردند که سازمانده اصلیشان خوزه مارتی (نویسنده، شاعر و روزنامه نگار و فراماسون) بود. او توانست نظر ماکسیمو گومز و آنتونیو ماسیو را که از فرماندهان نیروی نظامی بودند برای ادامه نبرد با استعمار اسپانیا جلب کند و آنها پلاتفرم همکاری و شرایط نبرد با اسپانیا را مشخص کردند. در سال ۱۸۹۵ آنها با نیروهای چریکی با کشتی وارد شرق کوبا شدند. خوزه مارتی در اولین نبرد با نیروهای اسپانیایی کشته شد. ولی استقلال طلبان در ادامه نبردشان توانستند تا سال ۱۸۹۸ استعمارگران اسپانیایی را شکست دهند. به محض خروج اسپانیایی ها از کوبا، اشغالگران آمریکایی به بهانه کمک به کوبانی ها، کوبا را زیر فرماندهی ارتش آمریکا قرار دادند و در سال ۱۹۰۲ در ظاهر اجازه ایجاد جمهوری مجازی را به کوبانی ها میدهند و توماس استرادا پالما را اولین رئیس جمهور کوبا میکنند.

جمهوری نو استعماری آمریکا در واقع مظهر سیاسی استعمار آمریکا بود و آمریکا بر بهترین اراضی، معادن، بازرگانی و کل اقتصاد مسلط شد. در سال ۱۹۰۲ قانون اساسی جدید کوبا که زیر نظر آمریکایی ها تنظیم شده بود به این کشور اجازه می داد که هر موقع منافع آمریکا در کوبا به خطر بیفتد، ارتش آن میتواند با حمله نظامی از مناقش دفاع کند (هیچکاک پلات سناتور آمریکایی این قانون را در سنای آمریکا به تصویب رساند و به قانون پلات معروف است) و در سال ۱۹۰۳ آمریکایی ها در جزایر باهی هوندا و خلیج گوانتانامو پایگاه نظامی درست کردند البته پایگاه باهی هوندا در سال ۱۹۱۲ بر چیده شد. با وجود اینکه این تبصره (قانون پلات) در سال ۱۹۳۴ لغو شد ولی تا امروز قسمتی از خاک کوبا در گوانتانامو در اشغال آمریکاست. سرمایه داران آمریکایی شروع به تصاحب زمینهای کوبانی نمودند و بعضی از زمینها را هم به نرخ خیلی ارزان خریدند و بعضی از زمینها را حتی به خود کوبانی ها اجازه میدادند. شروع به غارت منابع طبیعی و استثمار وحشیانه کارگران کوبانی نمودند. به همین جهت در سال ۱۹۲۰ بازار نیشکر کوبا رونق بی سابقه ای گرفت. تمامی رؤسای جمهوری مثل آلفرد زابایس، ماریو گارسیا منوکال، گرادو ماچادو که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۳ رئیس جمهور شده بودند، دست نشانده بودند. گرادو ماچادو اصلاً با کمک سرمایه داران آمریکایی مثل راکفلر و مورگان و غیره رئیس جمهور شده بود. ماچادو نه سال حکومت ترور و سرکوب و شکنجه در کوبا برقرار کرد تا اینکه در سال ۱۹۳۳ با قیام مردم سرنگون شد و یک حکومت موقت تشکیل میشود که بعد از چند ماه همین دولت، توسط باتیستا و همکاران نظامی سرنگون شد و باتیستا خود را رهبر انقلاب و فرمانده کل ارتش کرد. این قیام ماهیت ناسیونالیستی داشت و با وجودیکه شرکت برق و دیگر شرکتهای خارجی را ملی اعلام کرد، ولی از طرف دیگر شروع به اخراج مهاجرین خارجی به ویژه مهاجرین هائیتیایی کرد. بعد از انحلال دولت موقت رومان گراو سن مارتین رئیس جمهور شد که پنج ماه بعد توسط باتیستا سرنگون شد. باتیستا از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ به ترتیب مهره های دست نشانده خود را، به کارلوس مندینا، خوزه بارند، میگوئل ماریانو گومز و فدریکو لاردو به ریاست جمهوری منصوب کرد و در ۱۹۴۰ خود را با انتخابات کذائی رئیس جمهور نمود و بعد از چهار سال به فلوریدا رفت و ریاست جمهوری را در ۱۹۴۴ به رومان گراو سن مارتین واگذار کرد. جالب اینجاست که حزب کمونیست کوبا هم از باتیستا حمایت میکرد و در دولت باتیستا چندین وزیر عضو حزب کمونیست کوبا که نمونه اش وزیر اقتصاد ملی بود شرکت داشتند. حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۲۵ بنیانگذاری شد و بعد از جنگ جهانی دوم به حزب سوسیالیست خلق تغییر نام داد. در سال ۱۹۴۷ حزب زحمتکشان کوبا که بیشتر اعضای آن از حزب انقلابی کوبا بوده و از آن جدا شده بودند توسط ادواردو چیباس تأسیس شد. در انتخابات ۱۹۴۸ کارلوس پرنو برنده شد و باتیستا هم بلافاصله با دلارهای آمریکایی



دولت روحانی و خواب و خیال رفع تبعیض جنسیتی

حسن روحانی که در جریان تبلیغات انتخاباتی خود برای جلب آرای زنان، از تلاش برای تحقق مطالبات زنان و ایجاد سهم ویژه برای زنان در عرصه های مدیریتی و امثال آن سخن گفته بود، به خواست برگزارکنندگان این نشست‌ها پروین داداندیش، رئیس کمیته زنان ستاد انتخاباتی خود را به این جلسات فرستاد تا در جریان چند و چون بحث ها و مطالبات این بخش از زنان قرار بگیرد. موج تبلیغات کرکننده ای را که اصلاح طلبان حکومتی و دنباله روان بی مزد و مواجب آنها پیرامون حسن روحانی و اقدامات وی به ویژه در عرصه آزادی های سیاسی به راه انداخته اند، زودتر از همه جا، ظاهراً قرار است در عرصه مسائل و حقوق زنان خود را نشان داده و محک خورد. ببینیم مطالبات این گروه از زنان چیست؟ و دولت روحانی آیا قادر به تحقق آن هست یا نه؟

در جلسات "هم اندیشی زنان" مطالبات گوناگونی از سوی زنان حاضر (۱) در این جلسات مطرح گردید که اگر از جزئیات آن بگذریم، این مطالبات را شاید در مجموع بتوان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته از مطالبات اساساً معطوف به تهیه لوازم به منظور رفع تبعیض در قوانین موجود، استفاده از زنان در سطوح متوسط و بالای مدیریتی، مشارکت در ارکان قدرت، صلح، رفع تحریم ها و پرهیز از ادبیات جنگ طلبانه، اجرای اصول قانون اساسی در حوزه مسائل زنان و امثال آن بود که عمدتاً از سوی زنان اصول گرا و اصلاح طلب متشکل در "مجمع زنان اصلاح طلب"، "جمعیت زنان مسلمان نواندیش" و "اتلاف اسلامی زنان" عنوان می شد.

سقف خواست این گروه از زنان در واقع همان است که دولت روحانی می گوید و همانطور که توران ولی مراد، دبیرانقلاب اسلامی زنان نیز در نشست این اتلاف گفت برنامه ارائه شده از سوی روحانی با مطالبات آن‌ها همپوشانی دارد و آن‌ها نیز در پی "تعامل با دولت" هستند. برخی دیگر از مطالبات، مانند رفع موانع اشتغال زنان رفع محدودیت‌های دانشگاهی و آموزشی، رفع موانع و مشکلات امنیتی و برداشتن فشارها و نگاه امنیتی - اطلاعاتی از روی فعالان حوزه زنان و حقوق بشر، اجازه فعالیت رسانه ها و تشکلهای غیردولتی، رفع فیلترینگ از سایت‌های زنان و امثال آن که عمدتاً از سوی زنان لیبرال و فعالان مستقل در عرصه حقوق و جنبش زنان و فعالان حقوق مدنی مطرح گردید. لازم به ذکر است که پروین داداندیش نماینده حسن روحانی که گفته بود به جلسه آمده است تا با شنیدن صدای زنان، برنامه ۱۰۰ روزه دولت روحانی را برای تحقق برخی از مطالبات زنان تدوین و سپس به مرحله اجرا بگذارد، پیوسته زنان را به این موضوع توجه می داد که خواست‌هایی را مطرح کنند که "در حد توان رئیس جمهور، قابلیت اجرایی داشته باشند!" پروین داداندیش که از حد و حدود اختیارات رئیس جمهور در حکومت اسلامی کم و بیش اطلاع دارد، در فردای نشست اول زنان، در گفتگو با روزنامه شرق، ضمن آن که از جانب

حسن روحانی وعده هائی در مورد بازنگری قانون حمایت از خانواده و طرح امنیت اخلاقی و اجتماعی و گشت‌های خیابانی می داد، اما تصریح کرد که برخی از قوانین تبعیض آمیز، قوانین شرع اند که از دست رئیس جمهور در این گونه موارد هیچ کاری ساخته نیست. وقتی که شوق از وی می پرسد "نظر شما در مورد قوانینی مانند دیه و ارث نابرابر چیست؟" وی در جواب می گوید: برخی از قوانین که این استنباط و نگرش در موردشان وجود دارد که تبعیض آمیز هستند و به شرع نسبت داده می شوند، در قرآن آمده است و جزو قوانین شرع است. نظر روحانی در مورد این قوانین این است که باید این مسائل در حوزه های علمی حل شود. این قوانین باید با استناد به اجتهاد از طریق مراجع در حوزه علمی بررسی شود و با توجه به شرایط زمانی و مکانی در مورد آن نظر بدهند. این مساله در حوزه اختیارات ریاست جمهوری نیست!

همین یک جمله کافی ست تا یکبار دیگر موقعیت یا نقش و جایگاه رئیس جمهور در حکومت اسلامی که یک حکومت دینی است، بر ملا گردد! هر کس این را می داند که ضوابط شرعی و اسلامی، فقط به قانون دیه و ارث خلاصه نمی شود. کلیه قوانین جاری در عرصه حقوق زنان و در سایر عرصه ها و نیز تمام قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اصول و ضوابط اسلامی و شرعی استوار است.

اما صرف نظر از هر مطالبه ای که در نشست "هم اندیشی زنان" مطرح شده بود، از جانب برخی از زنان وابسته به جناح ها و دستگاه حکومتی بر این موضوع تأکید می شد که "علی رغم تنوع دیدگاه ها و سلیقه ها، هم در شناخت مشکلات زنان و هم در ارائه راهکارها باهم متفق القول هستیم". همچنین تأکید می شد که مطالبه اصلی زنان "تغییر" است. برخی دیگر از زنان شرکت کننده که خود جزو تشکلهای دولتی و جناح‌های حکومتی نیستند، ولی از هم اکنون به این جناح ها و حسن روحانی دخیل بسته اند، خواستار همکاری بازنانی شدند که در ساختار حکومت و وابسته به جناح های آن هستند تا فعالیت های خود در راستای "تغییر" و تحقق مطالبات زنان را با آنان هماهنگ سازند (۲). به رغم این بحث ها و تأکید بر همکاری و هماهنگی اما همین که پیروزی حسن روحانی قطعی شد، "مجمع زنان اصلاح طلب" و "جمعیت زنان مسلمان نواندیش" با ارسال پیام مشترکی انتخاب روحانی به ریاست جمهوری را به وی تریک گفته و اهم انتظارات و مطالبات زنان را نیز این گونه فرمول بندی کردند. "اجرای اصول معطل مانده قانون اساسی در حوزه مسائل زنان، تهیه لوازم برای رفع هر گونه تبعیض از زنان در قوانین موجود، استفاده از توان مندی های زنان در سطوح بالای مدیریتی و ارتقای امنیت انسانی و حقوقی زنان". این‌ها ضمن تعریف و تمجید فراوان از روحانی و آرزوی جاری نمودن اخلاق و "قانون گرایی"، در پیام خود نوشتند "زنان آگاه و هوشمند ایران ... با همه توان در خدمت آرمان های بلند شما خواهند بود."

اعظم حاجی عباسی دبیرکل "جامعه زینب" که جزو "اتلاف اسلامی زنان" است نیز در نامه ای به روحانی، ایضاً پس از تعریف و تمجید از وی، آمادگی "جامعه زینب" را "به عنوان تشکل بزرگ زنان" برای حضور در "دولت تدبیر و امید و اعتدال" حسن روحانی اعلام کرد، تا "در جهت نیل به اهداف نظام جمهوری اسلامی از تمامی تجارب و ظرفیت های زنان فرهیخته کشور" بهره مند گردد!

بنابراین، موضوع کاملاً روشن است. بخش‌هایی از زنان اصلاح طلب و اصول گرا و محافل زنان نزدیک به رفسنجانی بر آن شده اند تا تمام نیرو، تجارب و ظرفیت های خود را در جهت نیل به اهداف نظام جمهوری اسلامی در اختیار دولت روحانی قرار دهند. زنانی که سقف خواست‌های شان اجرای اصول معوق مانده قانون اساسی در حوزه مسائل زنان و کسب پست و مقام در سطوح بالای مدیریتی ست. چنانکه فائزه رفسنجانی نیز در این همایش ها خواستار مدیریت زنانه و حضور مدیران زن در سطوح مختلف دستگاه دولتی و نیز افزایش تعداد نمایندگان زن در مجلس شد که از این طریق حقوق زنان پی گیری شود. یا فاطمه رفسنجانی دختر دیگر اکبر هاشمی رفسنجانی که عضو "حزب عدالت و توسعه" و مؤسس "انجمن هستگی زنان" در سال ۷۳ است. وی که در جلسات و نشست های روحانی پیش و بعد از انتخاب وی حضور فعال داشت، در گفتگو با روزنامه شرق از اینکه فعالیت این انجمن و نیز "انجمن فدراسیون اسلامی ورزش زنان" در دولت احمدی نژاد متوقف شد، به ابراز گله پرداخت و خواستار رفع این محدودیت ها شد. در واقعیت امر مسئله عبارت از این است که بعد از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری، به تبع کل محافلی که پشت سر رفسنجانی به صف شده اند، یا به تعبیر دیگر به تبع جناح رفسنجانی که خود را آماده کرده است پس از پایان دوره احمدی نژاد نقش بیشتری در امور کشور ایفا کند و منابع مسدود شده قبلی را دوباره به روی خود گشوده و از آن بهره مند گردد، زنان وابسته به این محافل نیز از موضع منافع اخص خویش خواهان برطرف شدن موانع و محدودیت هایی هستند که در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد با آن روبرو بوده اند و گروهی از زنان لیبرال و فعالان عرصه جنبش زنان و مدافعان حقوق مدنی غیر وابسته به حکومت و جناح های آن رانیز با خود همراه ساخته اند یا به تعبیر دیگر این گروه از زنان، با زنان مدافع رژیم ارتجاعی حاکم همراه شده اند.

به رغم این اما هم هاشمی رفسنجانی که انتخاب روحانی را "بازگشت اعتماد و اطمینان مردم به روحانیت" خواند و هم تمام طرفداران وی اعم از اصلاح طلب، اصول گرا یا اعتدال چی و از جمله همین زنان متشکل در نهادهایی که فوقا به آن اشاره شد، این را خوب می دانند که دامنه مانور روحانی بسیار محدود است. بسیاری از این‌ها مکرر به این موضوع نیز اشاره کرده اند که نباید به انتظارات مردم دامن زده شود و یا مطالباتی مطرح گردد که از عهده، توان و اختیارات رئیس جمهور خارج است. خصوصاً آن که همه آن‌ها می دانند سیاست‌های اصلی نظام را شخص رهبر و داور و دسته وی تعیین می کند

دولت روحانی و خواب و خیال رفع تبعیض جنسیتی

و رئیس جمهور در این نظام، بیش از یک "تدارکات چی" نیست! از این گذشته، حسن روحانی کاندیدای مورد توافق سران رژیم و جناح‌های اصلی آن است و هر جناح و دسته‌ای طبق انتظارش این است که روحانی در راستای منافع آن گام بردارد. برخی از جناح‌ها و دار و دسته‌های حکومتی حتا تا دوام حمایت خود را به نوعی به همین مسئله مشروط نموده و پنهان نکرده‌اند که اگر روحانی بخواهد پیش را از گلیم خودش درازتر کند، در مقابل وی خواهند ایستاد. به عنوان نمونه می‌توان از "جبهه پایداری" یاد نمود که کاندیدای مورد نظرش لنگرانی و بعد سعید جلیلی بود و به روحانی رای نداد. امیر حسین قاضی زاده سخنگوی جبهه پایداری در گفتگو با ایسنا در ۱۵ تیر ۹۲ به صراحت از اختلافات این جبهه با روحانی یاد می‌کند و در زمینه سیاست خارجی می‌گوید "ما معتقدیم نباید به سمت باج دادن حرکت کرد و نباید سازش بشود." سخنگوی جبهه پایداری این حقیقت را پنهان نمی‌کند که در جمهوری اسلامی هر کس رئیس جمهور باشد، باید سیاست‌های نظام را اجرا کند. او می‌گوید "ما معتقد هستیم که معنی ندارد که وقتی سیاست‌های نظام روشن و مشخص است، دولت خارج از آن سیاست‌ها و قوانین کار دیگری بکند. سیاست‌های نظام مشخص است و دولت هم باید در همان راستا عملکرد خود را تنظیم کند." وی در مورد شرایط حمایت از دولت روحانی می‌گوید "حمایت ما از دولت بستگی به موضع‌گیری‌های آن دارد. دولت نباید در موضوعات اعتقادی وارد شود. اگر دوباره بخواهند مباحث توسعه سیاسی و آزادی مدنی را مطرح کنند و چالش ایجاد کنند" ما از دولت حمایت نخواهیم کرد.

گفتار سخنگوی جبهه پایداری به عنوان نمونه‌ای که بازتاب دهنده تضادها و اختلافات درونی حاکمیت است، در عین حال نشان دهند این واقعیت است که دامنه مانور دولت روحانی بسیار بسیار محدود است و صرف نظر از اینکه در محدوده سیاست‌های کلان تابع ولی فقیه است و باید باشد در سایر عرصه‌ها به ویژه در عرصه آزادی‌های سیاسی و مدنی که طرفداران و متوهمان به وی سعی کرده‌اند او را جانبدار آزادی‌های سیاسی و مدنی وانمود سازند، نیز بسی ناچیز و محدود است.

حسن روحانی یکی از مهره‌های امنیتی قدیمی دستگاه استبدادی‌ست که به جای مهره دیگری از همین دستگاه بر صندلی ریاست جمهوری تکه می‌زند. وی که در عرصه سیاست‌های اقتصادی نماینده راست‌ترین جناح‌های بورژوازی حاکم است، بدیهی است که در عرصه سیاسی نیز نمی‌تواند جز این باشد و خلاف آن عمل کند. نه فقط شخص روحانی، بلکه تمام جناح‌هایی که از وی حمایت کرده‌اند، این را خوب می‌دانند که او نمی‌تواند سرمنشاء هیچ تغییری در سیاست‌های کلی نظام باشد و نخواهد بود. حسن روحانی ولو یک عضو پر سابقه امنیتی و اطلاعاتی هم نمی‌بود و سابقه سرکوب دانشجویان کوی دانشگاه و اوپاش نامیدن دانشجویان معترض و

مبارز را هم در پرونده سیاه خود نمی‌داشت، باز هم نمی‌توانست کار خاصی در زمینه آزادی‌های سیاسی و رفع تبعیض جنسیتی انجام دهد. روحانی البته ممکن است زنانی را از میان معتمدین نظام و همان "فرهیخته" گان و زنان "هوشمند"ی که اعلام آمادگی نموده‌اند در جهت نیل به اهداف نظام تمام تجارب و ظرفیت‌های خود را در خدمت وی قرار دهند، به عنوان وزیر به کابینه خود بیاورد و یا اقدامات دیگری در همین چارچوب‌ها انجام دهد، اماروشن است که این هیچ تأثیری در بی حقوقی زنان و تبعیض شدید جنسیتی علیه زنان نخواهد داشت. جمهوری اسلامی اگر چه ممکن است امتیازاتی به برخی محافل و جناح‌های خودی بدهد و تسهیلاتی را نیز فرضا برای فعالیت محافل و گروه‌هایی که در دوران رفسنجانی فعال بوده اند قائل شود، فراتر از این، حتا ممکن است در محدوده‌های خاص و موارد معینی موقتا از شدت سرکوب‌ها اندکی بکاهد و فضای بخش‌مفتاوتی با دوره احمدی نژاد در جامعه ایجاد کند، اما دامنه مانور و امکان عمل حسن روحانی در این زمینه‌ها نیز بسی محدود است و از دایره بسیار تنگی که محصور به شرایط اقتصادی و سیاسی به ویژه ساختار حکومت است فراتر نخواهد رفت.

جمهوری اسلامی هرگز طرفدار آزادی‌های سیاسی و مدافع رفع تبعیض جنسیتی نبوده است و نخواهد بود. طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران، یک طبقه به کلی ارتجاعی‌ست که موجودیت خود را همواره با سرکوب و خفقان حفظ کرده است و توأم با تشدید بحران‌های ذاتی آن بر شدت سرکوب و خفقان نیز افزوده است. دوران پهلوی به کنار، تمام ۳۴ سال دوران حاکمیت جمهوری اسلامی نیز همین واقعیت را به اثبات رسانده است. سلب آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته، از سیاست‌ها و مختصات اصلی طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن بوده است. افزون بر این جمهوری اسلامی یک حکومت مذهبی و دولت دینی‌ست و دولت دینی ذاتا با آزادی‌های سیاسی و برابری مخالف است و با آن دشمنی آشتی ناپذیر دارد. در رژیم مذهبی و دولت دینی حاکم بر ایران، توده‌های مردم، بندگان بی اراده‌ای بیش نیستند که باید تابع اوامر خدا و نماینده‌اش بر روی زمین باشند. نام این نماینده ولی فقیه است که از قدرتی مطلق برخوردار است و مافوق هر قانونی‌ست. تمام مقررات و قوانین در چنین نظامی، اعم از قوانین مدنی، جزایی، فرهنگی، سیاسی، مالی، اداری، نظامی و اقتصادی بر اساس موازین اسلام و شرع تنظیم شده است (۳). این اصل بر قانون اساسی که امروز عده‌ای از زنان وابسته به جناح‌های حکومتی خواستار اجرای اصول معوق مانده آن در عرصه مسائل زنان شده‌اند و نیز بر تمام قوانین جاری حاکم است. تا آنجا که به زنان و حقوق انسانی، دموکراتیک و برابری طلبانه آنها مربوط است، این حقوق همه جا توسط ضوابط و معیارهای اسلامی زیر گرفته شده و به شدت نقض و پایمال گشته است. گفتن ندارد که با رئیس جمهور شدن حسن روحانی، هیچ تغییری از این بابت حاصل نخواهد شد و هیچ گرهی از مشکلات و تبعیضات متعدد کنونی گشوده نخواهد شد. همه زنان ایران شاهد بوده‌اند که دولت دینی رژیم سرمایه‌داری حاکم، در عرض این ۳۴ سال

به خشن‌ترین شکلی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک زنان را لگدمال نموده و مدافع سرسخت‌ترین و فاحش‌ترین تبعیضات به ویژه خشن‌ترین ستم و تبعیض جنسیتی بوده است. دولت دینی در ذات خود یک دولت استبدادی‌ست یا به عبارت دیگر استبداد و دیکتاتوری جزو لاینفک دولت دینی‌ست.

بنابراین کسی که چشمان خود را به روی این واقعیات بسته و دچار خواب و خیال نشده باشد قطعاً باید این موضوع را بداند که نه در دولت روحانی و نه در هیچ دولت دیگری در تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، هرگز نه آزادی‌های سیاسی متحقق خواهد شد و نه رفع تبعیضات جنسیتی و برابری کامل حقوق زن و مرد. جمهوری اسلامی ولو آن که در تحت شرایط معینی دست به عقب نشینی‌هایی بزند و به فرض - تاکید می‌کنیم به فرض - از شدت و حدت سرکوب و خفقان بکاهد، اما همین که آن شرایط را از سر بگذرانند دوباره به اصل خویش باز خواهد گشت و حتا سرکوب و اختناق شدیدتری را نیز اعمال خواهد کرد. بنابراین دخیل بسن فعالان جنبش زنان و فعالان سایر جنبش‌های اجتماعی به روحانی و جناح‌های حکومتی همکاری با زنان وابسته به این جناح‌ها، نه فقط هرز بردن انرژی مبارزاتی زنان در بیراهه‌های اسلامی و حکومتی و به کلی خطا و گمراه کننده است، بلکه این تلاش‌های همه با هم زنان یا به تعبیر درست‌تر، همه با جناح‌ها و باندهای حکومتی، سقوط تا سطح "جامعه زینب" و امثال آن و فراتر از آن هم‌دستی با مرتجعین است که جز شکست و رسوایی، جز ناکامی و بدنامی و جز یاس و سردرگمی چیز دیگری نصیب فعالان این جنبش نخواهد ساخت که تجربه جنبش زنان در گذشته نه چندان دور از این شیوه حرکت و "همکاری" نیز بر این واقعیت صحه گذاشته است.

بدیهی‌ست که زنان و از جمله فعالان واقعا مستقل حقوق و جنبش زنان و نیز زنان چپ و رادیکال، از هر درجه آزادی سیاسی که به هر دلیلی ولو در کوتاه مدت و در مواردی خاص که در جامعه جاری شود و خلل و فرجی که در دستگاه استبداد بوجود آید، می‌بایستی تا آخرین قطره آن به سود آگاهی رسانی و تشکل یابی زنان به ویژه زنان کارگر و زحمتکش که اکثریت زنان جامعه را تشکیل می‌دهند استفاده کنند. اما آن‌ها در تحت هیچ شرایطی نباید فراموش کنند که با یک رژیم فوق ارتجاعی و به غایت ضد زن سر و کار دارند و بنابراین در عین استفاده از هر امکان مناسبی در جهت آگاهی رسانی و تشکل یابی زنان، بایستی با جنبش‌های اجتماعی دیگر و در رأس آن جنبش کارگری پیوند‌های نزدیک تری برقرار سازند و مبارزه در راستای نابودی نظم حاکم و برپایی جامعه ای متشکل از انسان‌های برابر و آزاد و بری از هرگونه ستم و تبعیض را تشدید و تقویت نمایند. در هیچ شرایطی نباید فراموش کرد که این جنبش کارگری و طبقه کارگر متشکل است که در جایگاه رهبری سایر جنبش‌های اجتماعی باید نظم موجود را براندازد و بر تمام تبعیضات و نابرابری‌های موجود از جمله تبعیض و نابرابری جنسیتی نقطه پایان بگذارد.

رژیم جمهوری اسلامی آزادی‌های سیاسی و

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در ۱۶ تیرماه سازمان اطلاعاتی تحت عنوان "قصابخانه آدمکشی جمهوری اسلامی از کشتار باز نمی‌ایستد" انتشار داد. در بخشی از این اطلاعیه گفته شده است: "در طی چندین روزی که از تیرماه می‌گذرد، ده‌ها تن از زندانیان در گروه‌های چند نفره به دار کشیده شده‌اند. آخرین خبری که از سوی فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، انتشار یافته، حاکیست که "روز شنبه ۱۵ تیر ماه در یک اعدام گروهی و ضدبشری ۱۱ زندانی از بندهای مختلف زندان زاهدان که در بین آنها ۵ زن زندانی بودند، در زندان مرکزی زاهدان به دار آویخته شدند." این گزارش می‌افزاید که "از ۲ هفته پیش تا به امروز حداقل ۵۹ زندانی در زندانهای مرکزی زاهدان در ۲ گروه، گوهر دشت کرج، زندان قزل حصار کرج، زندان بم، زندان ارومیه اعدام شده‌اند." جمهوری اسلامی پیش از این در ۱۱ تیر ماه ۱۷ نفر در زندان قزل حصار کرج، در ۱۲ تیر، ۴ تن در زندان گوهر دشت، ۶ نفر در زندان بم، ۴ تن در زندان ارومیه و ده‌ها تن دیگر را در زندانهای دیگر به دار کشیده بود. هم اکنون صدها تن در زندانهای جمهوری اسلامی به مرگ محکوم شده‌اند. بر طبق گزارش‌های انتشار یافته تنها در بندر عباس متجاوز از ۵۰۰ تن حکم اعدام گرفته‌اند.... جمهوری اسلامی که قادر به حل بحران‌های اقتصادی-اجتماعی و عواقب ناگزیر آنها، بیکاری، فقر، اعتیاد به مواد مخدر، نامنی، رشد انواع و اقسام نابسامانی و جرائم اجتماعی نیست، می‌کوشد از طریق قهر و سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام به مقابله با عوارض اجتماعی بحران‌های موجود بپردازد یا لاقابل برای عوام‌فریبی، ادعا کند که با نابسامانی‌های اجتماعی مبارزه می‌کند. اما تجربه در سراسر جهان نشان داده است که زندان، اعدام و آدمکشی، هرگز راه حل نابسامانی‌ها و عواقب اجتماعی نظم سرمایه‌داری و بحران‌های آن نبوده و نیست. جمهوری اسلامی در طول چند دهه گذشته هزاران تن را به اتهام جرائم مربوط به مواد مخدر، تجاوز، قتل، سرقت، زورگیری، محاربه و افساد به جوخه اعدام سپرده و حتا در ملاء عام به دار کشیده است و میلیون‌ها تن را در این سال‌ها به حبس محکوم کرده است، اما نه فقط از دامنه نابسامانی‌ها و جرائم اجتماعی کاسته نشد، بلکه بالعکس افزایش یافتند" در پایان اطلاعیه می‌خوانیم "برای پایان بخشیدن به تمام بحران‌ها، عواقب اجتماعی آنها، فجایع و وحشی‌گری‌های جمهوری اسلامی، راه دیگری جز برانداختن جمهوری اسلامی و دگرگون کردن نظم موجود، وجود ندارد."

"نا ایمنی محیط کار بار دیگر کارگران را به کام مرگ کشید" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان ما در ۲۰ تیرماه انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است:

صبح روز پنجشنبه ۲۰ تیر ماه یک ساختمان شش طبقه در خیابان جمهوری تهران که در آن ۱۸ کارگاه تولیدی تریکو، سلیکون و پارچه قرار داشت، در طبقه سوم دچار حریق گردید. در جریان این آتش سوزی به علت ایمن نبودن ساختمان و نبودن راه نجات برای کارگران طبقات فوقانی این ساختمان، دو کارگر زن و یک مرد در آتش سوختند، یک کارگر نیز که خود را از طبقه چهارم به بیرون پرتاب کرد، جان باخت. تعدادی از کارگران نیز که دچار آسیب جدی شده بودند، روانه بیمارستان شدند که از سرنوشت آن‌ها خبری انتشار نیافت. اما سخنگوی سازمان آتش‌نشانی در این مورد گفت: احتمال می‌رود طی دقایق آینده تعداد قربانیان افزایش پیدا کند. وی در مورد نایمنی این محیط کار، فرسودگی ساختمان و عدم رعایت نکات ایمنی افزود: "سازمان آتش‌نشانی پیش از این نیز در بازرسی این ساختمان نکات ایمنی را گوشزد کرده بود." اما کارفرمایان و مالکینی که تنها به سود و اجاره بها می‌اندیشند، کمترین اقدامی برای ایمن‌سازی ساختمان و محیط کاری که ۱۸ کارگاه در آن دایر است، انجام ندادند. نتیجتاً آنچه که رخ داد، مرگ و آسیب‌دیدگی کارگران در جریان این آتش‌سوزی بود. آنچه که باعث می‌گردد مدام آمار حوادث ناشی از کارگر در ایران افزایش یابد، حرص و آز سرمایه‌داران برای افزایش سود، نبود هر گونه نظارت بر ایمنی محیط کار از جانب دولت و بالاخره بی حقوقی کارگران ایران است که حتا از شکل طبقاتی صنفی نیز که می‌تواند لاقابل نظارت و کنترلی بر ایمنی محیط کارگر داشته باشد و اجازه ندهد که کارفرمایان و سرمایه‌داران این چنین بی پروا با جان کارگران بازی کنند، محروم‌اند. از همین روست که سال به سال آمار مرگ ناشی از حوادث کار افزایش می‌یابد. سازمان پزشکی قانونی در اردیبهشت ماه اعلام نمود، آمار تلفات ناشی از حوادث کار در سال ۹۱ نسبت به سال ۹۰ افزایشی ۱۹.۱ درصدی داشت و از ۱۵۰۷ تن در سال ۹۰ به ۱۷۹۵ نفر در سال ۹۱ رسید. گزارش می‌افزاید: این در حالی‌ست که سال ۹۰ دارای بیشترین تلفات حوادث ناشی از کار در مقایسه با ۱۰ سال قبل بود. مسئول و مسبب تمام این فجایع، دولت و سرمایه‌دارانند و راه نجات، مبارزه متشکل کارگران برای دگرگونی نظم موجود. سازمان فدائیان (اقلیت) این مرگ دلخراش زنان و مردان کارگر را به خانواده‌ها و همکاران آن‌ها تسلیت می‌گوید."

"اخراج کارگران باید متوقف شود، حقوق معوقه پرداخت و قراردادهای موقت ملغا گردد" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان در ۲۵ تیرماه انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است: "کارگران فولاد زاگرس هفته گذشته برای تحقق مطالبات خود، از جمله توقف اخراج و پرداخت دستمزد معوقه خود که سه ماه به تأخیر افتاده است، دست به اعتراض در مقابل اداره کار قروه و استانداری کردستان زدند. کارفرمای این کارخانه ۱۸ تیر ماه ۲۳۵ کارگر کارخانه را اخراج و فعالیت کارخانه را متوقف ساخت. کارگران همچنین به قراردادهای موقت معترض‌اند. از آنجائی که اعتراضات در کردستان نتیجه نداد، کارگران اخراجی، عازم تهران شدند. روز گذشته حدود ۱۸۰ تن از کارگران در خیابان پاستور مقابل دفتر خامنه‌ای تجمع کردند، اما پاسخی به مطالبات آنها داده نشد. لذا امروز ۲۵ تیرماه نیز در مقابل مجلس تجمع کردند. به رغم مذاکراتی که با کارگران صورت گرفت، آنها هنوز هیچ پاسخ روشنی در مورد تحقق مطالبات خود دریافت نکرده‌اند."

اطلاعیه سپس با اشاره به اعتصاب کارگران قطعات توربین شهریار می‌گوید: "اعتصاب کارگران قطعات توربین شهریار وابسته به وزارت نیرو نیز که در پی اخراج گروهی از کارگران آغاز گردید، حول همین مطالبات است. کارگران مطالبات خود را به شرح زیر به مدیریت ارائه داده‌اند. اخراج کارگران این شرکت باید متوقف و در صورت تخلف کارگر با نظارت نماینده کارگران صورت گیرد، حقوق معوقه کارگران پرداخت شود و کلیه قراردادهای سه یا چهار ماهه ملغا و قرارداد لاقابل یک ساله امضا گردد. مدیر کارخانه خواست توقف اخراج‌ها را نپذیرفت و کارگران به اعتصاب خود ادامه دادند."

اطلاعیه نتیجه می‌گیرد: "مطالبات کارگران فولاد زاگرس و قطعات توربین شهریار، مطالبه میلیون‌ها کارگری‌ست که طی سال‌های اخیر صدها نمونه آن را شاهد بوده‌ایم. تجربه هم به خوبی نشان داده است که فقط در مواردی که کارگران پیگیرانه با اعتصاب، تجمعات و اعتراضات خیابانی به مبارزه خود ادامه داده و عقب نشینی نکرده‌اند، توانسته‌اند به مطالبات دست یابند و دولت و سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی وادارند. سازمان فدائیان (اقلیت) باحمایت از مبارزات و مطالبات کارگران فولاد زاگرس، قطعات توربین شهریار، عموم کارگرانی را که خواهان توقف اخراج‌ها، پرداخت حقوق و مزایای معوقه و لغو قراردادهای موقت و سفید امضا هستند به تشدید مبارزه و تلاش برای سراسری کردن این مبارزه فرا می‌خواند."

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

کارنامه احمدی‌نژاد، کارنامه جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است

از صفحه ۱۰

دولت روحانی و خواب و خیال رفع تبعیض جنسیتی

سازندگی" می‌بینیم. با آمدن احمدی‌نژاد نیز که با شعار "عدالت" همراه بود و سعی کرد نام "دولت عدالت‌گستر" را بر خود نهد، سعی شد افزایش فاصله‌ی طبقاتی و فقر را به بی‌توجهی دولت خاتمی ربط دهند. اکنون نیز با آمدن روحانی، همین اتفاق همیشگی برای احمدی‌نژاد افتاده و سعی می‌شود همه‌ی خرابی‌ها را نتیجه ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد به مردم بقبولانند و باز شکی نیست که در صورت ادامه حیات حکومت اسلامی همین اتفاق برای روحانی نیز خواهد افتاد. اما واقعیت این است که همه‌ی این آنها به‌رغم تمامی تضادها و اختلافاتی که با یکدیگر دارند، دولت‌های حکومت اسلامی بودند و تمامی تلاش خود را در راستای بقای این حکومت و مناسبات سرمایه‌داری حاکم داشته‌اند. حکومتی که در راس هرم قدرت، دیکتاتوری به نام ولی فقیه قرار دارد که در تمامی عرصه‌های حکومتی حرف آخر را می‌زند. اگر هم امروز باز حلقه اصلی حامیان خامنه‌ای همچون شریعتمداری در روزنامه کیهان و یا ضرغامی در صداوسیما از سیاه‌نمایی‌ها شکایت کرده و دولت احمدی‌نژاد را موفق‌ترین دولت دوران حیات جمهوری اسلامی و یا حتی از مشروطه تاکنون می‌نامند، تنها به این دلیل است که برای بخش بزرگی از مردم نقش خامنه‌ای به‌عنوان مسئول اصلی تمامی فجایع آشکار گردیده است. این افراد با حمایت از سال‌های ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و موفقیت‌آمیز خواندن آن دوران، در واقع بدنبال خارج کردن خامنه‌ای از زیر ضرب هستند.

حکومت در ایران به دلیل ۲ مولفه از ویژگی خاصی برخوردار است که متفاوت با دولت (و یا حکومت‌های) کلاسیک سرمایه‌داری می‌باشد. یکی از این مولفه‌ها، اسلامی بودن حکومت و به عبارت دیگر نقش دین در دولت است که منجر به تمرکز قدرت در دستان ولی فقیه شده است که جدا از انتصاب بسیاری از مقامات مهم حکومتی از جمله فرماندهان نظامی به‌صورت مستقیم، سایر دستگاه‌ها همچون دولت و مجلس نیز مشروعیّت خود را از او می‌گیرند. همین روزها بارها مشاورین روحانی اعلام کردند که وزرا حتماً قبل از معرفی به مجلس با خامنه‌ای هماهنگ می‌شوند. این در حالی است که همین مشاوران در گفت‌وگو با رسانه‌های حکومتی، رایزنی با مجلس پیش از معرفی وزرا برای کسب رای اعتماد را به‌نحوی سیاستمداران رد کردند. یک نمونه دیگر برکناری وزیر اطلاعات از سوی احمدی‌نژاد و انتصاب دوباره‌ی او از سوی خامنه‌ای است. دیگر ارگان به اصطلاح انتخابی نیز مجلس است که همواره سر تعظیم در برابر آن‌چه که "حکم حکومتی" خوانده می‌شود، فرود آورده است. هر بار که نظری از سوی خامنه‌ای اعلام شود، مجلس دستان خود را بالا می‌برد و همه‌ی اینها جدا از این است که تمامی نمایندگان باید از فیلتر شورای نگهبان که خود منصوب خامنه‌ای هستند عبور کنند. دومین مولفه بسیار مهم نقش دولت در اقتصاد است، اقتصادی که نفت در آن نقشی تعیین‌کننده

حقوق دموکراتیک مدنی زنان و سایر اقشار مردم را از آن‌ها سلب نموده است. تحت حاکمیت جمهوری اسلامی زنان ایران در معرض شدیدترین تبعیض، ستم و فشارهای اقتصادی و سیاسی قرار گرفته‌اند. ارتجاع حاکم با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی و ایجاد موانع، محدودیت‌ها و تضيیقات مختلف زنان را از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک، مدنی و انسانی محروم نموده و به یک شهروند درجه دو تبدیل نموده است. به این وضعیت اسف بار و اهانت آمیز باید پایان داد. لذا سازمان فدائیان(اقلیت) خواهان آن است که هر گونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت فوراً باید ملغاً گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند. زنان حق دارند از حقوق و مزایای کامل برابر با مردان در ازای کار مساوی برخوردار شوند. زنان حق دارند با برابری کامل با مردان در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مشارکت داشته باشند و به تمام مشاغل و مناصب در همه سطوح دسترسی داشته باشند. تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک جانبه تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوب گرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره باید به فوریت ملغاً گردند. هر گونه فشار، تحقیر، اجبار اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده باید ممنوع گردد و مجازات شدیدی در مورد نقض آن‌ها اعمال شود. حجاب اجباری باید لغو شود و هر گونه فشار و اجبار در مورد نوع پوشش زن بایستی ممنوع گردد. زنان باید از حق آزادی انتخاب پوشش برخوردار باشند. زن در انتخاب شریک زندگی کاملاً باید آزاد باشد و روابط خصوصی زن باید از هر گونه تعرض مصون باشد. حق سقط جنین باید بدون قید و شرط به رسمیت شناخته شود. زنان باردار باید یک ماه قبل و شش ماه بعد از زایمان مرخصی بدون کسر حقوق داشته باشند با برخورداری از امکانات پزشکی، درمانی و دارویی رایگان. کار زنان در رشته‌هایی که برای سلامتی آن زیان آور است باید ممنوع شود. زنان حق دارند از

بازی می‌کند. این قدرت اقتصادی و تقسیم این سرمایه‌ی هنگفت با رانته‌های بزرگی که از این بابت و به اشکال گوناگون نصیب گروهی از سرمایه‌داران می‌شود، بر تمرکز قدرت و نقش دولت می‌افزاید. اقتصاد متکی به نفت، هم ویژگی خاصی به سرمایه‌داری ایران داده است و هم در ساختار سیاسی کشور با ایجاد یک قدرت متمرکز که بر این ثروت چنگ می‌اندازد تأثیر گذاشته است. به دلیل همین موضوع است که می‌بینیم به‌رغم درآمدهای هنگفت حاصل از فروش نفت و فرآورده‌های مشتق از آن، کشور از معضلات اقتصادی بی‌شماری رنج می‌برد که البته خود

امکانات و تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاه‌ها و مهدکودک‌ها در محل کار و زندگی برخوردار شوند.

زیرنویس‌ها:

۱- فاطمه راکعی دبیرکل جمعیت زنان مسلمان نواندیش، نماینده مجلس ششم، رئیس فراکسیون زنان مجلس اصلاحات و عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، توران ولی مراد عضو شورای مرکزی "جامعه زینب" و دبیر ائتلاف اسلامی زنان، فائزه هاشمی رفسنجانی رئیس شاخه زنان حزب کارگزاران سازندگی، معصومه ابتکار عضو کابینه خاتمی و رئیس کمیته محیط زیست شورای شهر تهران، فخرالسادات محتشمی پور، نیره توکلی، زهرا شجاعی، شهلا شرکت صاحب امتیاز و مدیرمسئول نشریه زنان، شهلا لاهیجی مدیرانتشارات روشنگران، نرگس محمدی عضو کانون مدافعان حقوق بشر، نوشین احمدی خراسانی مدیرمسئول و سردبیر سایت مدرسه فمینیستی و مینومرتاضی از فعالان ملی- مذهبی و عضو گروه "مادران صلح" از جمله چهره‌های شاخص این نشست‌ها بودند.

۲- نوشین احمدی خراسانی در این همایش گفت، هدف از نشست بیش از آن که طرح خواست‌هایمان باشد، هماهنگی بین بخش‌های مختلف جامعه زنان است. وی از حضور سه نیروی "تغییر" در این نشست نام برد و گفت "این سه نیروی تغییر شامل زنان مدافع حقوق زنان در ساختار و جناح‌های حکومت، گروه‌ها و فعالان جنبش زنان در جامعه مدنی و زنانی که به طور روزمره و فردی برای تغییر تلاش می‌کنند." اگر این سه نیرو بتوانند هماهنگ‌تر عمل کنند و حداقل فعالیت‌های همدیگر را خنثا نکنند، شاید بهتر بتوانند در جهت تحقق خواست‌های زنان کشور فعالیت کنند."

۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - چاپ ۱۳۶۸؛ اصل چهارم - کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیراین‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

توضیحی مفصل و جداگانه می‌طلبید. اما به هر حال این دو مولفه است که ساختار سیاسی حکومت اسلامی را شکل داده است. ساختاری که دیکتاتوری فردی در آن حرف اول را می‌زند. ساختاری که برای ادامه‌ی حیات، بیش از بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری معاصر به سرکوب علنی و نیروهای سرکوب‌اش همچون سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات تکیه دارد. حکومتی که تضييع حقوق کارگران و زنان از آن جدایی‌ناپذیر است. حکومتی که در راس آن خامنه‌ای قرار دارد و کارنامه روسای جمهوری آن کارنامه خامنه‌ای و حکومت اسلامی است.

از صفحه ۶

افشاگری های اسنودن و گرایش روزافزون امپریالیسم به ارتجاع سیاسی

طور خاص، با منافع کارگران و زحمتکشان در تضاد و تقابل قرار دارد و توده های مردم باید در ناآگاهی و تاریکی نگه داشته شوند، دیپلماسی نمی تواند جز یک دیپلماسی سری چیز دیگری باشد. در این دیپلماسی که باید همه چیز مخفیانه، در پشت درهای بسته انجام بگیرد و حقایق از چشم توده ها پنهان بماند، استفاده از تمام ابزارهای نیرنگ و دروغ، جاسوسی و آدمکشی، خرید و فروش اسناد و مقامات، شنود مکالمات تلفنی، کنترل ارتباطات الکترونیکی، توطئه، اقدامات نظامی و قهری، نه فقط ضروری بلکه جزء لاینفک دیپلماسی سری اند. بنابراین اتفاقی بی سابقه نیست که بر طبق اسناد افشا شده، دولت آمریکا روزمره از دولت های ظاهر آ دوست و متحد خود نیز در اروپا جاسوسی می کند، سران و دیپلمات های آن ها را مورد تعقیب و مراقبت الکترونیکی قرار می دهد و در دفاتر و مراکز سیاسی و اقتصادی مهم آن ها وسایل شنود کار می گذارد. دولت های دیگر نیز در حد توان و قدرت خود همین کارها را می کنند. این دیپلماسی چنان سریست که گاه حتی پارلمان ها نیز از بده و بستان ها و اقدامات انجام گرفته بی خبر می مانند و گاه در مواردی که کمیته های امنیت و سیاست خارجی پارلمان ها در جریان مسئله ای قرار می گیرند، خبر آن از محدوده ای این کمیته ها فراتر نمی رود.

بنابراین جز توهم چیزی نیست که کسی تصور کند در دوران امپریالیسم و سلطه انحصارات، جنگ، تجاوز و توسعه طلبی می تواند متوقف گردد و یا دیپلماسی سری و روش های به اصطلاح غیر اخلاقی و رسوای آن جای خود را به یک دیپلماسی علنی و روش های انسانی و دمکراتیک بدهد. سیاست داخلی و خارجی امپریالیسم، گرایش به قهر و ارتجاع سیاسی، جنگ و تجاوز و توسعه طلبی را نمی توان از میان برد، مگر آن که اساس و ریشه تعیین کننده آن را که سرمایه داری و امپریالیسم اند، برانداخت. تنها زمانی که بورژوازی از اریکه قدرت به زیر کشیده شود و اکثریت بسیار عظیم مردم یک کشور که کارگران و زحمتکشان اند، سرنوشت خود را از طریق یک نظم شورایی سوسیالیستی در دست بگیرند، می توان به سیاست داخلی و خارجی دولت های کنونی پایان داد. مردمی که خود حاکم بر سرنوشت خویشانند از آزادی ها و حقوق خود در وسیع ترین شکل ممکن آن پاسداری می کنند و جای جنگ، تجاوز، توسعه طلبی و دیپلماسی سری را یک سیاست خارجی دمکراتیک مبتنی بر صلح و دیپلماسی علنی خواهد گرفت. برای چنین دنیایی باید مبارزه کرد.

نیرو برای مردم امنیت بهارمغان آورد؟ نیرویی که برای سرکوب کوچکترین اعتراضی به حکومت آماده است، اما هنگامی که صحبت از امنیت مردم می شود، خبری از آن ها نیست. وقتی مقامات قضایی و دولتی همه فاسد و رشوه خوار هستند و برای رسیدن به یک پست دولتی و یا نمایندگی مجلس حاضرند میلیاردها خرج کنند، آیا می توان انتظار معجزه از آن حکومت و مقامات فاسدش را داشت؟ آتش آن قدر شور شده است که اخبار تعدادی از رشوه ها و اختلاس ها حتی به رسانه های حکومتی نیز راه پیدا کرده اند. آیا خامنه ای و اعوان و انصارش جرات دارند حتی ساعتی بدون محافظ و نیروی مسلح خود به درون مردم بروند حتی در همان حدی که امروز در بسیاری از کشورهای سرمایه داری غربی وجود دارد؟ چرا نمایندگان مجلس به تازگی با ارائه طرحی خواستار مسلح شدن مادام العمر خود شدند؟ از چه می ترسند؟! مگر در حکومت اسلامی و در سایه امنیت آسمانی و البته زیر سایه ولی فقیه باید این قدر هراسان بود؟

اگر به زندانیان کشور و انسان های درگیر در پرونده های قضایی، خانواده های شان را نیز اضافه کنیم، متوجه می شویم که چه بخش بزرگی از جامعه تنها درگیر این موضوع هستند. حالا کافیست خانواده هایی را که با دیگر معضلات اجتماعی هم چون اعتیاد درگیر هستند به این مجموعه اضافه کنیم. نتیجه چه می شود؟ بدیهی ترین و مستقیم ترین نتیجه آن، افزایش آسیب پذیری در میان خانواده های آنان است و همین موضوع بی واسطه منجر به افزایش معضلات اجتماعی از جمله افزایش جرم در اشکال گوناگون آن می گردد. افرادی که از این رهگذر آسیب دیده اند، خود در معرض ارتکاب جرم قرار می گیرند و البته که حکومت هیچ برنامه ای برای این میلیون ها انسانی که با درگیر شدن عضوی از خانواده های شان با زندان و غیره، آسیب پذیرتر از دیگر بخش های جامعه می شوند ندارد. برای مثال بارها اخباری از قاچاق مواد مخدر توسط زنان و مادرانی منتشر شده است که همسران شان در زندان بسر می برند. هم اکنون میلیون ها زن سرپرست خانوار وجود دارند که می توان بخش بزرگی از آن ها را فقیرترین فقرا دانست، زنانی که زندگی امروز آن ها نتیجهی درگیر شدن مستقیم فردی از افراد خانواده در اعتیاد و یا دیگر نابسامانی های اجتماعی می باشد.

معضلات اجتماعی همان طور که در ابتدای این یادداشت بیان شد، نتیجهی فقر، بیکاری و نبود آزادی های سیاسی و اجتماعی می باشد و تنها راه مبارزه با آن نیز مبارزه با فقر، حل معضلات بیکاری و وجود آزادی های سیاسی و اجتماعی است. از سویی فقر و بیکاری، نابرابری های اقتصادی و اجتماعی، زمینه را برای گرایش بخش هایی از جامعه به سوی اعتیاد، قتل، تجاوز، زورگیری و غیره مهیا می سازد و از دیگر سو نبود آزادی های سیاسی و اجتماعی مانع از روشن گری و بالا رفتن آگاهی مردمی در برابر نابسامانی های اجتماعی و راه های مقابله با آن می گردد. آنچه که امروز در جامعه ایران شاهد آن هستیم محصول همین شرایط است و سیاست های رژیم در قبال بحران های اجتماعی تنها نتیجه اش تشدید بحران ها بوده است.

یادداشت سیاسی

چشم هایی بسته برای سیاهی ها

می گردد و دوم این که سارق آن نیز پیدا می شود. ضرب و جرح، ایراد صدمه بدنی، توهین به اشخاص، تهدید و تخریب در مجموع حدود ۲۶ درصد از پرونده ها را شامل می شود که حدود ۱۵۶۰۰۰ پرونده در سال می شود.

آمارهای فوق به اندازه ای کافی گویا هستند، اما آنچه که باید بیشتر بر روی آن تاکید و تعمق نمود افزایش میزان پرونده در قوه قضاییه و به تعبیری دیگر افزایش جرائم در کشور است که بار دیگر شکست سیاست های حکومت در رابطه با مبارزه با معضلات اجتماعی را نشان می دهد. چرا حکومت از مبارزه با این معضلات اجتماعی ناتوان است و چرا این معضلات روزانه افزایش می یابند و در نتیجهی چهره ی زندگی در ایران را سیاه تر و سیاه تر می سازند؟! کار به جایی رسیده است که حتی خود رژیم نیز به دلیل پُر شدن زندان ها از زندانی به این نتیجه رسیده است که دیگر از بگیر و ببند کم بکند و برای برخی از جرائم، دیگر حکم زندان صادر نکند. مساله این است که تمامی راحل های حکومت اسلامی در زندان و شکنجه و اعدام محدود است و هیچ راه حل دیگری از نظر آن ها وجود ندارد. دو جوانی را که در اثر فقر و بدبختی اقدام به "زورگیری" کرده بودند، دستگیر کرده و در ظرف چند روز و در ملاء عام اعدام می کنند تا مثلاً باعث عبرت دیگران شود!! کدام عبرت؟! آن که باید عبرت بگیرد حکومت اسلامی است نه جوانانی که در دوران همین حکومت به دنیا آمده و در همین حکومت طعم زندگی را با بدبختی و فقر چشیده و برای لقمه ای نان جرمی مرتکب شده اند. اگر قرار بود با اعدام و زندان به مبارزه با این معضلات اجتماعی رفت که امروز نباید با رشد جرائم در کشور روبرو می شدیم، آن هم رقم باور نکردنی ۶ میلیون از زبان معاون قوه قضاییه!!

وقتی در روز روشن همه ی معضلات اجتماعی توسط خامنه ای و نوکران حلقه به گوش اش انکار شده و به هر چه که واقعیت است سیاه نمایی می گویند، آیا می توان انتظار راحلی از این حکومت داشت؟! حکومتی که اصل موضوع را انکار می کند و تنها مشکل مملکت را "مقداری تورم" می نامد، هرگز راحلی نیز برای آن معضلات ارائه نخواهد کرد. حتماً از نظر خامنه ای بالا رفتن جرائم در کشور نشانه ی بالا رفتن امنیت است و برای همین هم هست که ایران بالاترین آمار سرانه اعدام را در جهان دارد!! در کدام کشور است که سن تن فروشی تا این حد پایین آمده باشد؟ در کدام کشور هست که این همه معتاد وجود داشته باشد؟ در کدام کشور است که این همه زدی و جنایت و تجاوز وجود داشته باشد؟ در کدام کشور هست که مردم آن تا این حد احساس ناامنی کنند؟ وقتی مقامات پلیس کشور در روز روشن به بدیهی ترین حقوق خصوصی مردم تجاوز می کنند، آیا می تواند این

زنده باد سوسیالیسم

یادداشت سیاسی

چشم‌هایی بسته برای سیاهی‌ها

یکی از نتایج بحران اقتصادی، گسترش فقر و نبود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، گسترش ناپسامانی‌های اجتماعی می‌باشد، آنچه که امروز تصویر خیابان‌ها و کوچه‌های شهرها و روستاهای ما را تیره و سیاه کرده است. تصویری که برای نسل کنونی جامعه ایران از پیر گرفته تا جوان، هرگز این‌گونه سیاه نبوده است. اگر سن تیزفروشی در سال ۱۳۴۷ و براساس تحقیقی که در تهران شد ۲۹ سال بود، اکنون به ۱۴ سال رسیده است. هم اکنون بیش از ۵ میلیون نفر درگیر مساله اعتیاد هستند. به‌گفته‌ی فاطمه درخشانی معاون وزیر بهداشت شیوع بیماری‌های روانی در جامعه به ۲۳ درصد رسیده است، حتی به گفته‌ی دکتر علی‌اکبر سیاری شیوع بیماری‌های روانی در تهران به ۴۰ درصد رسیده است!! سالانه ۶۰۰ هزار نفر وارد

زدان‌ها می‌شوند و این درحالی‌ست که حکم زندان برای برخی از جرائم برداشته شده است!! برای این‌که تصویر روشن‌تری از این وضعیت فاجعه‌آمیز بدست آوریم به بررسی یک خبر که روز دوم تیرماه انتشار یافت می‌پردازیم. آخوند حمید شهریاری معاون قوه قضاییه که رئیس مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه می‌باشد، در دومین روز از هفته قوه قضاییه در یک نشست خبری از ورود بیش از ۶ میلیون پرونده به دادگاه‌های کشور در سال ۹۱ خبر داد، یعنی روزانه بیش از ۱۶۴۰۰ پرونده. همین‌جا لازم است این نکته را نیز توضیح دهیم که همه‌ی پرونده‌هایی که توسط پلیس (نیروی انتظامی) تشکیل می‌شود لزوماً سر از دادگاه در نمی‌آوردند. به‌گفته‌ی وی ورودی پرونده‌ها به دیوان عالی کشور ۱۱ درصد، به دادسراها ۹ درصد و به دادگاه انقلاب ۶ درصد نسبت به سال قبل افزایش داشته است.

وی همچنین گفت: "۹ جرم نخست کشور ۵۰ درصد پرونده‌ها را از آن خود کرده‌اند" که در این میان سرقت با ۱۲ درصد بالاترین آمار را دارد. بنابر این ۷۲۰ هزار سرقت سالانه در کشور رخ می‌دهد که اولاً پلیس وارد ماجرا درصفا ۱۳

برای ارتباط با سازمان فداان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:
Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فداان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

http://www.fadaian-minority.org
http://72.41.178.203/

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فداان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

Organization Of Fedaian (Minority)
No 649 July2013



تلویزیون دمکراسی شورائی
فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دمکراسی شورائی

تلویزیون دمکراسی شورائی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورائی ادامه‌ی راه و مسیری‌ست که پیش از این رادیو دمکراسی شورائی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی